

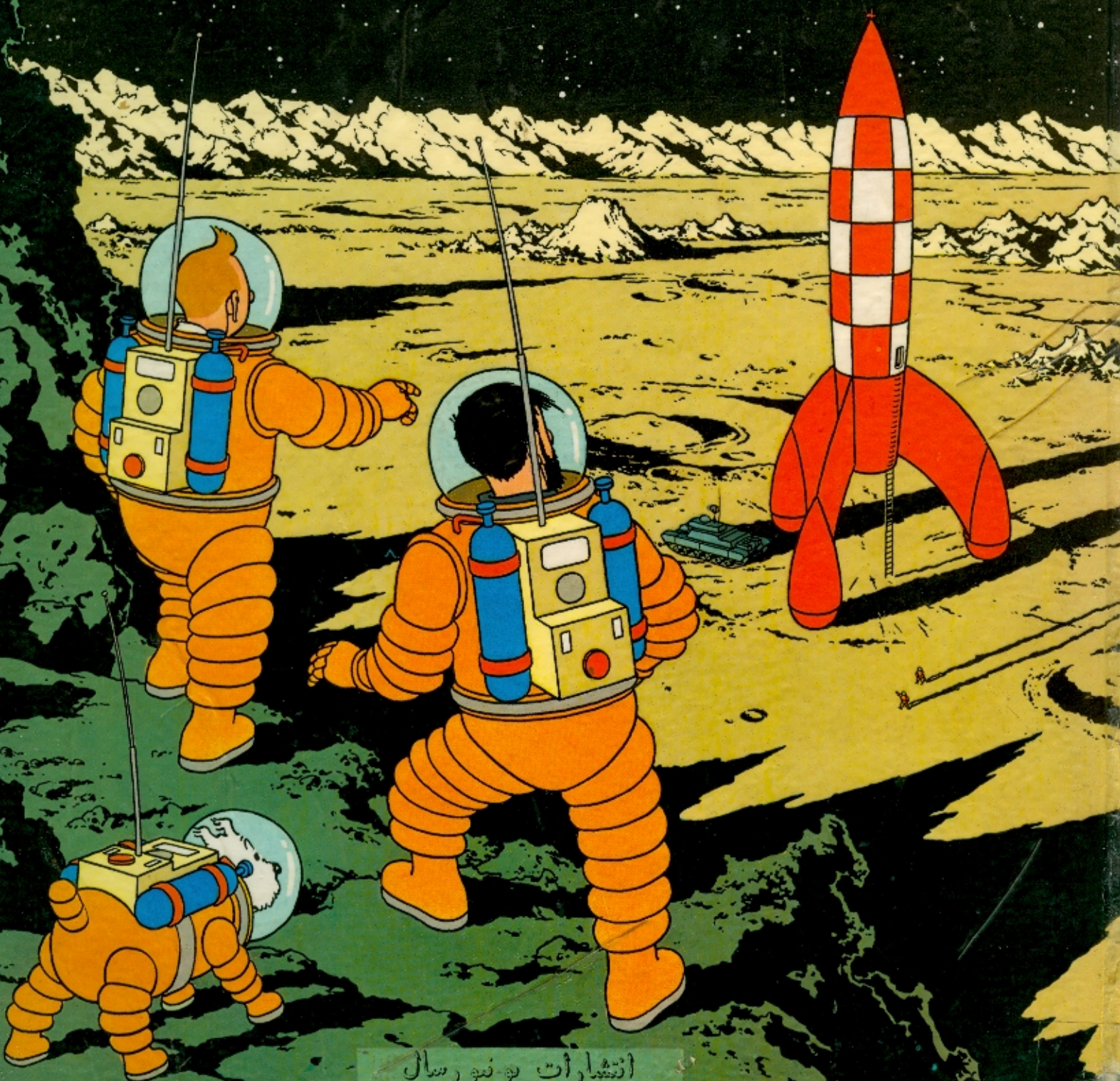
هرزه



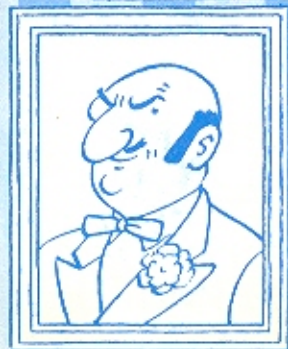
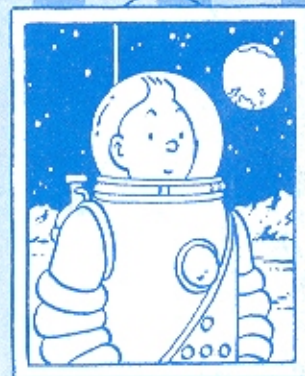
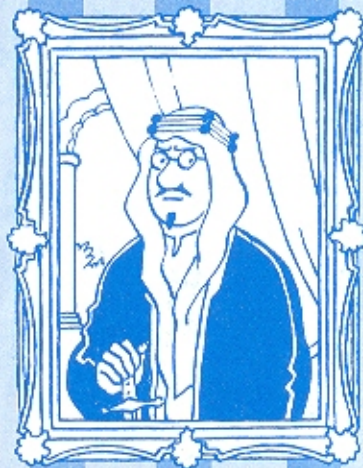
داستانی از ماجراهای تن تن و میلو



روی ماه قدم گذاشتیم



انتشارات یونیورسال



ماجرهای تن تن و میلو بزبانهای زیر ترجمه و منتشر شده است :

نام پدیدآور	انتشارات	توسط	زبان
هامبورگ	CARLSEN	۰	آلمانی
نیویورک	GOLDEN PRESS	۰	انگلیسی
لندن	METHUEN & Co.	۰	انگلیسی
ریودوزا نیرو	DISTRIBUIDORA RECORD LTDA	۰	برزیلی
کپنهاگ	ILLUSTRATIONSFORLAGET	۰	دانمارکی
بارسلون	JUVENTUD	۰	اسپانیایی
هلستینکی	WERNER SUDERSTRÖM	۰	فنلاندی
آتن	PEGASUS	۰	یونانی
تل آویو	MIZRAHI	۰	عبری
ژن	GANDUS	۰	ایتالیایی
دورنیک	CASTERMAN	۰	هلندی
توکیو	SHUFUNOTOMO	۰	ژاپنی
لیسبون	ASTER	۰	پرتغالی
استکهلم	ILLUSTRATIONFÖRLAGET	۰	سوئدی
تورنه - بلژیک	CASTERMAN	۰	فرانسوی
تهران	یونیورسال	۰	فارسی

© Casterman - Droits de traduction et de reproduction réservés pour tous pays.

حق چاپ ، ترجمه ، نقایذ ، اقتباس و عکسبرداری مخصوص و محفوظ و منحصر به «شرکت انتشارات یونیورسال» میباشد.
صندوق پستی ۱۸۵۸ تهران - تلفن ۸۹۲۸۹۷

هرژه

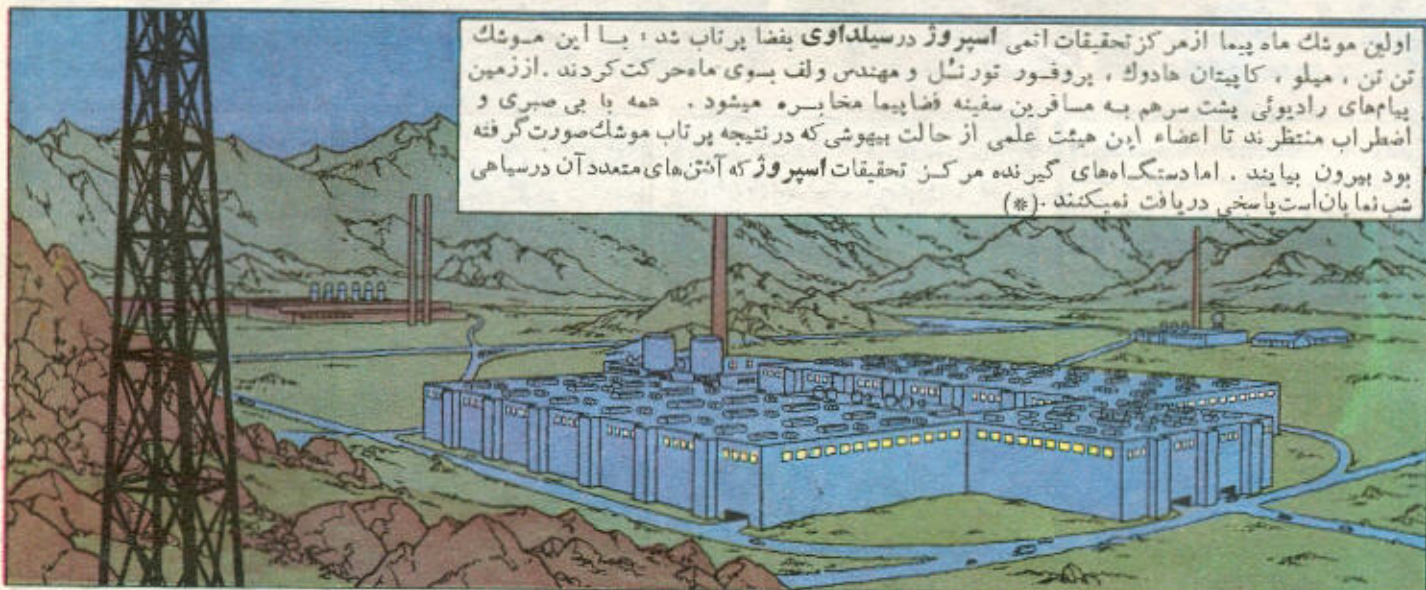
داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

روی ماه قدم گذاشتیم



انتشارات یونورسال

روی ماه قدم گذاشتیم



اولین موشک ماه پیما از مرکز تحقیقات اتمی اسپروژ در سیلداوی بفضا پرتاب شد ، با این موشک تن تن ، میلو ، کاپیتان هادوک ، پروفیسور تورنشل و مهندس ولف بسوی ماه حرکت کردند . از زمین پیام‌های رادیویی پشت سرهم به مسافرین سفینه فضاییما متخایره میشد . همه با بی صبری و اضطراب منتظرند تا اعضاء این هیئت علمی از حالت بیهوشی که در نتیجه پرتاب موشک صورت گرفته بود بپرون بیایند . اما دستگاه‌های گیرنده مرکز تحقیقات اسپروژ که آنتن‌های متعدد آن درسیاهی شب نمایان است پاسخی دریافت نمیکنند . (*)



در همین هنگام ، خیلی دورتر از مرکز تحقیقات اسپروژ ،
عده‌ای ناشناس با این پیام‌های رادیویی گوش میدهند

موشک ماه پیما ... موشک ماه پیما ... کنترل اسپروژ ...

چه بد شانسی بزرگی ... اگه همه اون تو مرده
باشن چی ؟



خدای من ! نکنه در محاسبات خود
اشباهی کرده باشیم ...

موشک ماه پیما ...
موشک ماه پیما ...



موشک ماه پیما ... موشک ماه پیما ...
از کنترل اسپروژ ... جواب پدید ، بگوئیم .





تن تن ، تن تن ...
بیدار شو...



خواهش میکنم بیدار شو! ...



عوو ... عوو ...

صدای میلو!!! صدای
میکنه ...
صدای مبلو!!! داره پارس



موشک ماه پیما...
موشک ماه پیما...



از کنترل اسپروژ به موشک ماه پیما...
صدای ما را می شنوید؟... جواب بدید، بگوشم .



من حالم بسیار خوبه، متشکرم... ولی
لعنت بر شیطون، من که باورم نمیشه...
یعنی جداً داریم میریم کره ماه، یا
همه اینا کلکه .



کنترل اسپروژ از موشک ماه پیما ...
تن تن با شما صحبت میکنه ... همین
حالاً بهوش آمدم... بگوش باشید برم
به بیتم حال رفقام چطوره .



موشک ماه پیما ... موشک ماه
پیما ... از کنترل اسپروژ ...
جواب بدید ، بگوشم .
عالی شده میلو... بموقع
بیدارم کردی... از زمین
بر امون پیام رادیویی
هیفر ستنده



چی شده میلو؟... آروم باش ...
چه خبره؟... آها ، یادم اومد ،
بهوشی در اثر یرتاب موشک ...
زنده باد میلو ، خوب شد بیدارم
کردی .



متوجه هستید آقا یون ... در چهار هزار کیلومتری
زمین! ... می بیند ما شاهد چه موقعیت بزرگی
هستیم؟... باور نکردنی است... دیوانه کننده است! ...



موشک ماه پیما... از کنترل
اسپروژ... شما در چهار هزار
کیلومتری زمین هستید و طبق
محاسبات کنترل پیش
میروید ...



کنترل اسپروژ ... از موشک ماه پیما... حال کاپیتان
بسیار خوبه ... آها... پرفسور هم داره بهوش میاد ...

... وقف هم حالت جا اومده...
همه ما سر حالیم... لطفاً موقعیت
ما را اطلاع بدید ، بگوشم ...



اونجارو نگاه کنید! ...



باورت نمیشه؟... بسیار خوب ، با
من بیا ، تا نشونت بدم ...



من یکی دیوانه بشو نیستم ...
اصلاً همه کارهای شما کلکه ...
جداً مسخره ست ... شما پرفسور
تورنسل ، همه کاراتون دیونه
بازیه ولسی من یکی دیونه
نیستم ...



ساعت ۱... ولی حالا ساعت دو بعد از
نصف شبه ۱...
خوب شد... ساعت پر تاب يك
وسی و چهار دقیقه است...
هنوز وقت کافی داریم...



عجب... شما از کجا پیداتون
شد؟...
مأموریت... رفیق
عزیز... مراقبت موشک
تأقیل از حرکت بمانحول
شده... راستی ساعت چنده؟



و... چطور شد؟... پس چرا
همه آقایون اینجا تشریف
دارن؟...



آقایون دارن با ما شوخی میکنند...
لا بد میخواهید ما را بترسونید؟... مگه
ساعت پرواز يك وسی و چهار دقیقه نبود؟...
چرا... ولی يك وسی و چهار
دقیقه صبح، نه بعد از ظهر...



موشک ماه پیما... از کنترل
اسپر وژ... موقعیت ۸۰۰۰
کیلومتری زمین... سرعت
۱۱ کیلومتر در ثانیه...



هاهاها... کیف کردم... چه
قصه جالبیه، اصلاً این پرسور
عزیز حرفاش همیشه خنده داره...
ازون هم بالاتر... حرفاش
واقعا خنده داره... هاهاها



بله، آقایون... خیلی هم وقت
دارن... نیم ساعت از پر تاب
موشک میگذره و ما در نیمه راه
ماه هستیم...



شایدین؟... شیطونهای دوقلو؟...
همه اینها بخاطر اینکه آقایون فرق
بین يك وسی و چهار دقیقه صبح و
يك وسی و چهار دقیقه بعد از
ظهر رو نمی دونن...



اما این وضع مسأله مهمی رو پیش
میاره... ذخیره اکسیژن فقط برای
چهار نفر و میلو کوچولو پیش
پیشی شده در حالی که حالا شش نفر
هستیم... آیا اکسیژن کافی تا
آخر مسافرت خواهیم داشت؟...



کنترل اسپر وژ... از موشک ماه پیما...
خبر جالبی داریم... آقایون دوپونت
و دوپونت، همراه ما در موشک هستن
سوء تفاهمی در ساعت پر تاب موشک
باعث شده افتخار همراهی با ایشان
نصیب ما بشه...



يك وسی و چهار دقیقه صبح...
و ای خدای من... ما را بگو
که فکر میکردیم يك وسی
چهار دقیقه بعد از ظهر...



به... به... بچهها بیا آید، عجب
منظره قشنگیه...
!



لعنت بر شیطون... به من قدغن کردن حتی يك پک به بیب
نزنم تا در مصرف اکسیژن صرفه جوئی بشه، اونوقت شما دوقلوه
اکسیژن رو با نفس کشیدن بیخودتون نفلش میکنین... شیطون
میگه هر دوشون رو با ندامت پائین... خوب... بسه دیگه...
گریه نکنین هوا پُر اسید کربنیک میشه...



در هر صورت باید
بالا برم و هدایت
موشک را شخصاً
بگیرم...



زمین ... کره خاکی
خودمون از فاصله
۱۰۶۰۰ کیلومتری!



بیآئید ... بیآئید ... از این دورین فضائی منظره‌ای
رانا ما شنیدیم که تاکنون چشم هیچ بشری به اون نیفتاده.



بریم ببینیم
چی شده ...



کنترل فضائی اسپروژ ... از پرسور تورنسل ...
هدایت موشک را شخصاً بدست گرفتم ... وضع غیر
عادی مشاهده نشده ...



بله ، حق با شماست ... شما خیلی از من
چونترین ... و پیر مردائی مثل من باید
دنیا کارشون باشن ...



آدم وقتی چنین منظره‌ای رو دید میتونه
با خیال راحت بمیره .

آره ... همینطوره ... ولی مثل
اینکه من همچین عجله‌ای ندارم .



... نکته یه هو بکله تون بزنه پائین
برگردین ... تا صداتون نکرده
پیداتون نشه ... فهمیدین؟ ...



زودتر ... برین
بالا ... به بینم ...



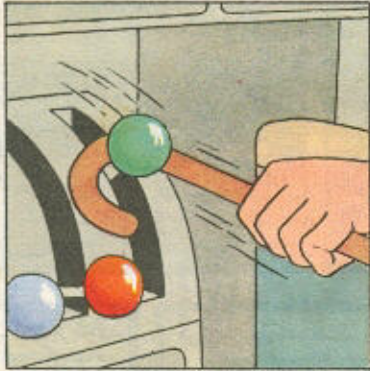
هرچه گریه کردید بسه ... حالا خواهش میکنم اینجارو
خلوت کنین ... برین بالا ... من کارهای جدی تری
دارم .



رومی‌های قدیم هم به این قبیل مسائل
علاقه مند بود ند ... خوب حالا شروع
کنیم ...



خب بله دیگه ... چکار میشه کرد ... برای
مطالعه مسائل بفرنج آدم حتماً باید تنها
باشه ...





دیدید با اون عصا چه بلائی برسومون آوردی؟! موتور اتمی را از کار انداختی ... این موتور با سرعت مداومی که به موشک میداد نوعی جاذبه مصنوعی تولید میکرد ...



و ... پس چرا مثل بادکنک هوا میرم؟



حتماً خبری شده ... چون میلو هم پشتک وارو میزنه ...



صبر کنید... سعی میکنم خودم رو از این طرف به فرمان موتور برسونم.



شما را بخدا آقای پرفسور حالا وقت تدبیر فیزیک نیست... سعی کنید موتور اتمی را به کار بیاندازید



... این جاذبه باعث میشد تا مادر داخل موشک همانطور که روی زمین هستیم حرکت کنیم ... با قطع موتور ، این جاذبه از بین رفت و به همین دلیل همه مون شناور شدیم ...



مواظب باشید ... دارم موتور اتمی رو روشن میکنم . خودتون را محکم بگیرید...

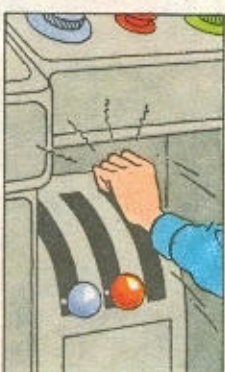


می ... بی ... بی ... نی ... ویسکی من حباب شده و من ... من ... هم یک گنجشک ... جیک ... جیک جیک جیک ...

عجب گنجشک نزه قوی!



میلو چون ... بر و کنار ... دست و پا لمونگیر تا من ویسکی خودمو بگیرم ...



میلو چون ... منو نگاه کن ... دارم تو هوا پشتک وارو میزنم ... این رو میکنم ورزشکار ...



روشن کن ... ما هدیه که رو گرفتیم ...

موشک ماه پیمای... از کنترل اسپروژ... اتفاقی افتاده... چرا موتور اتمی را خاموش کردید؟...



کنترل اسپروژ... از موشک... یکی از دوپونت‌ها در اثر بی احتیاطی دسته موتور را پائین کشید... ولی حالا موتور رادو باز روشن کردیم...

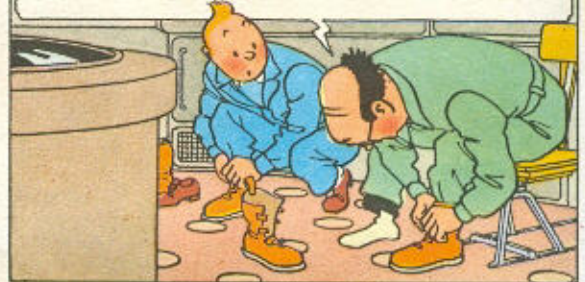


پس چرا اینطوری شد... ما که ولی خودتون رو محکم همدیگر را گرفته بودیم... بجای نکرشته بودید...

... دستور دادم برای اطمینان بیشتر همه کفش‌های مخصوص کف مغناطیسی خودتون رو بپوشند...



حق با پرسفوره... با پوشیدن کفش‌های مغناطیسی آگه دوباره موتور از کار بیفته اقلای میتونیم روی کف کابین بمونیم نه اینکه مثل باد کتک توی هوا سرگردون بشیم...



مثل اینکه خواب می‌دیم؟ اما نه... خودشه... آدونیس... آدونیس کیه...؟ مگه اینطرفا دوست و آشنا دارین...؟



نه آقا، آدونیس ستاره کوچکی است که از سیاره بزرگی که قبلا بین مریخ و مشتری در حرکت بوده جدا شده. این ستاره در حقیقت تخته سنگ بزرگی است فقط تقریبی ۷۰۰ متر... بیا، جای من بشین تا خوب نگاه کنی ولی شما را بخدا باز به چیزی دست نزند تا من کفش‌های خودمو عوض کنم.



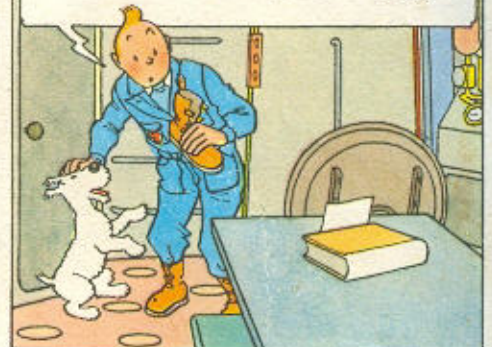
خوب من که کفش خودم رو پوشیدم... ولی این یک جفت چرا زیادی اومده...؟ کدوم یکی از ماها کفش‌ها شو نهوشیده...؟ کاپیتان!... بله کاپیتان طبقه پائینه و هنوز کفش‌ها شو عوض نکرده... من برایش میبرم.



خوب میلوی عزیز... از این تکان‌ها زیاد ناراحت نشدی؟

آخ تن تن... بالاخره آمدی...؟ آگه بدونی چه بلای بی‌پس من اومده...؟

پس کاپیتان کو...؟ کجا رفته... آها... مثل اینکه نامه‌ای گذاشته.



غیر ممکنه... من باورم نمیشه... این مرد دیوانه شده... این نامه رامیبرم به پرسفور کورنسل نشون بدم.



لعنتی... خوب شد کفش‌ها را عوض کردیم... آگه نه باز تو هوا معلق بودیم... باز موتور اتمی را خاموش کردن... ایندفعه چی شده...؟

درینگ... درینگ... می‌بینی... باز هم شروع شد!

فکر نمیکنم دیوانه شده باشه... بلکه زیاد ویسکی خورده... بهر حال باید رفت و بیداش کرد... با اجازه شما میرم لباس فضائی بپوشم...

«دیگر از این موشک لغتی شماخستمدم! به شهر خودم موئین سار برمیگردم» این کاپیتان راست راستی دیوانه شده...

اینهم دلیل باز شدن درب خارجی... نامه را روی میز طبقه پائین پیدا کردم... کاپیتان نوشته... ?

کنترل اسپروژ... از موشک ماه... پیمای... درب خارجی باز شد... علت هنوز معلوم نیست... در نتیجه، موتور اتمی خودبخود از کار افتاد... علت را جستجو و اطلاع خواهم داد...

الو کاپیتان... صدای منو می شنوی؟... بله، آقای تن تن... صدای شمارا میشنیدم...

کنترل اسپروژ... از موشک فضائی... از قرار معلوم کاپیتان هادوک در حالت جنون آتی خود را از سفینه بیرون انداخته... تن تن هم از سفینه خارج شده تا کمکش کنه... پیداش کردم!...

منوب... ب... برگردونی؟... هرگز... هرگز... من پا تو اون تابوت پرنده نمیزارم... من برمیگردم به موئین سار... مثل اینکه اشتباه نمیکنم...

پرفسور تورنسل... از تن تن... کاپیتان را می بینم... در دوازه متری سفینه شناوره و با سرعت سفینه پیش میره... سعی میکنم کاپیتانو برگردونم... شنیدم... خوب... بسیار...

صدای من چطوره!... جیک... جیک... جیک... کاپیتان هادوک گنجشک خوشگلی شده...

کاپیتان با سرعت زیادی از سفینه دور میشه... جاذبه آدنیس او را بطرف خودش میکشه...

نه... نه... چشمام عوضی نمی بینه...

اینقدر تند نرو پرفسور ... من پیشنهاد میکنم که طناب‌های نردبانی رو بیرون بدید تا بتونم خودمو محکم به سفینه ببندم و بعد شما موتور رو روشن کنید.

منظورت از این کار چیه ...؟



در هر صورت وضع بسیار ناراحتی پیش اومده! ... حتماً میشه کاری کرد! ...

البته ... البته ... باید فوراً به مرکز تحقیقات اطلاع داد که ستاره آدونیس ماهواره جدیدی بنام هادوک پیدا کرده! ...



پرفسور تورنسل ... از تن تن ... کاپیتان داره با سرعت زیادی از ما دور میشه جازه آدونیس او را بطرف خودش میکشه ...

طبیعی است ... چون او حالا بصورت ماهواره‌ای برای آدونیس درآمده ...




... طناب رو محکم به بدنه سفینه بستم ... موتور رو روشن کنید ...



کار بسیار مشکلیه! ... ولی برای این جسارت بهت تبریک میگویم ... دستور میدم طناب‌ها رو بیارن ...

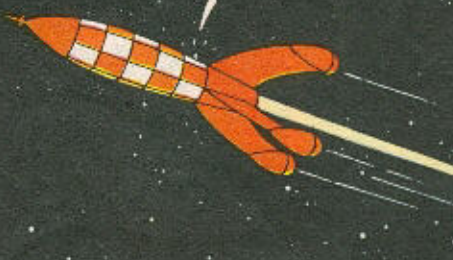


باین ترتیب میتونم به کاپیتان نزدیک شده و سر طناب رو برای او پرت کنم و کاپیتانو منو به طرف اون تابوت مرده‌ها بکشین! ... هرگز ...

بطرف خودمون بکشیم ...



... تکان شدید بود ولی تونستم خودمو نگهدارم ... مسیر فعلی خوبه ... ادامه بدید ... بگوشم ...

?

شنیدم تن تن ... کاری که اون بالا انجام میدی جداً عالیه ... امیدوارم موفق بشی ... مواظب باش موتور رو روشن کردم ...

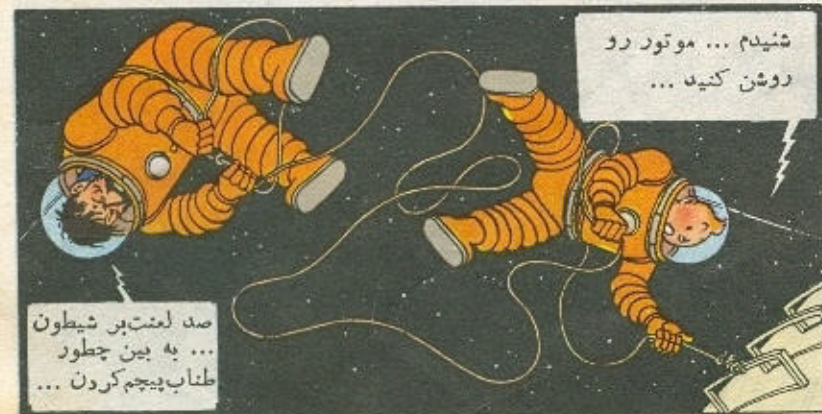
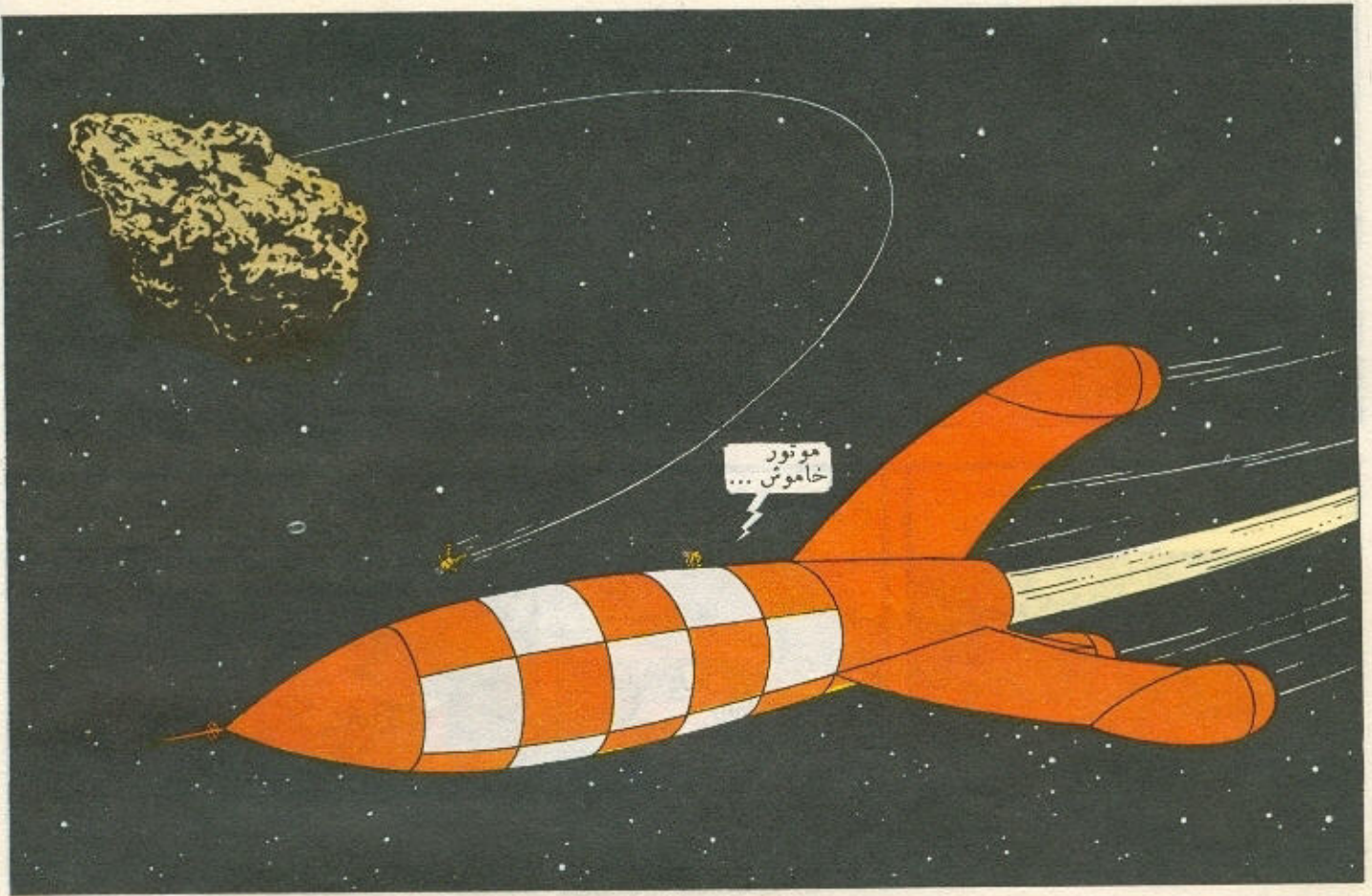


شنیدم ... هرچه از دستم بیاد انجام میدم ... بگوش برای خاموش کردن موتور ...



شنیدم ... من هم دارم کاپیتان رو همی بینم ... سعی میکنم نزدیک تر بشم ... ولی تن تن عزیزتر ا بخدا عجله کن چون آگه خاموش کردن موتور زیاد طول بکشه آدونیس همه منو به مدار خودش جذب میکنه ...







... خوشبختانه طناب عرضه شو نشون داد ...

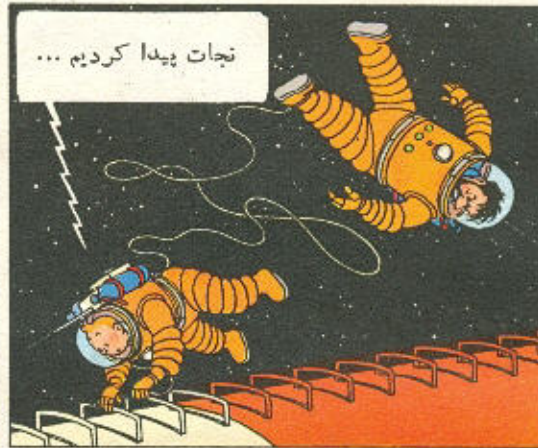


چه تکان وحشتناکی... خدا کنه طناب پاره نشه ...



زود باش کاپیتان ... بیخود وقتو تلف نکن ... باید برگردی ...

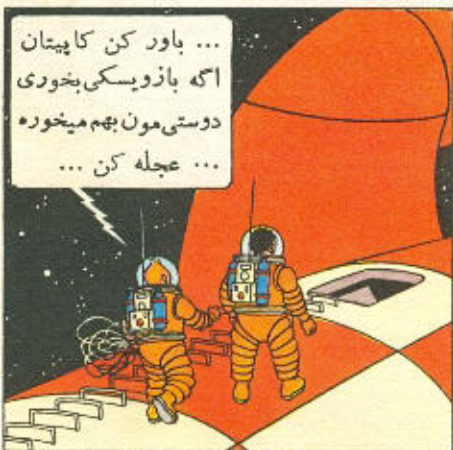
میگم طنابو ولش کن... لعنت بر شیطان ... ولم کن ... شنیدی؟ ... ولم کن ...



نجات پیدا کردیم ...



بقول دوپونا، از اون هم بالاتر ... خوشبختانه ما هم از منطقه جاذبه آدونیس خارج شدیم ... واقعا عالی بود تن تن ... حالا میخوام موتور اتمی رو خاموش کنم ...



... باور کن کاپیتان اگه بازویسکی بخوری دوستی مون بهم میخوره ... عجله کن ...



بسه کاپیتان ... با این کارات نزدیک بود جون همه مون به خطر بیفته ... بیا کاپیتان ... دیگه خسته شدم ... برگرد وسی کن بهتر از اینا باشی ... فهمیدی؟ ...



اصلا بتو چه؟ ... چرا توی کارهایی که بتو مربوط نیست دخالت میکنی؟ ... من عقلم میرسه که بنونم چکار میکنم ... من میخوام برگردم منزل ... از این قایق هوایی تون خسته شدم ... قایقی که توش ویسکی حباب میشه ... دست و بال میشکونه ...



زود باش ... بیا به بین چه خبره ... گرم های درشت و زرد رنگ ... زود باش ...



این دیگه چی؟ ... بچی شد کاپیتان؟ باز میخوای کار دستمون بدی؟ ...



جدا آدم بدبختی هستیم ... همیشه در مشروب خوردن زیاده روی میکنم ... خیلی زشت بود ... از تو معذرت میخوام ...

کافیه کاپیتان ... بهتره دیگه فکرشو نکنی ...



و چند دقیقه بعد ...

کنترل اسپروژ ... از موشک ماه پیما ... تن تن و کاپیتان هر دو صحیح و سالم به سفینه برگشتند ... و موتور را همین حالا روشن میکنم ...





... سرعت شما هم اکنون به ۴۵ کیلومتر
در ثانیه رسید ... توجه ... تا بیست
دقیقه دیگر باید عمل فرود آمدن انجام
بگیره ... شنیدید جواب بدید ... بگویم ...



هوشک ماهیما
... از کنترل
... اسپروژ ...
هوشک ماهیما
... از کنترل
... اسپروژ ...



فیبی رو رد کن بیاد ...
خودم این کارو میکنم !
... موافقم ...
بفرمائید .



میخواهید تا زمانی که دارو اثر خودشو نکرده
این انبوه ریش و پشم رو کوتاه کنیم ... اگه
موافقتی بهتره بریم طبقه پائین اونجا راحت تره .



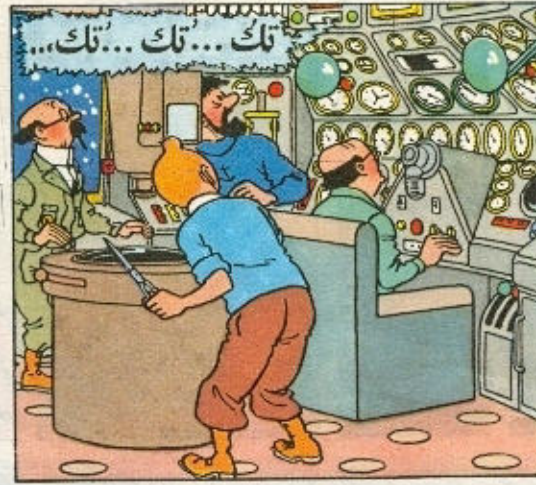
شنیدم ... منتظر دستورات بعدی شما
هستیم !



تک ... تک ... تک ...

این صداها چیه؟ ...

این صدای پولس‌های را داره ..
بهمون خبر میده که سنگ بزرگ
آسمانی بطرف ما نزدیک میشه ...

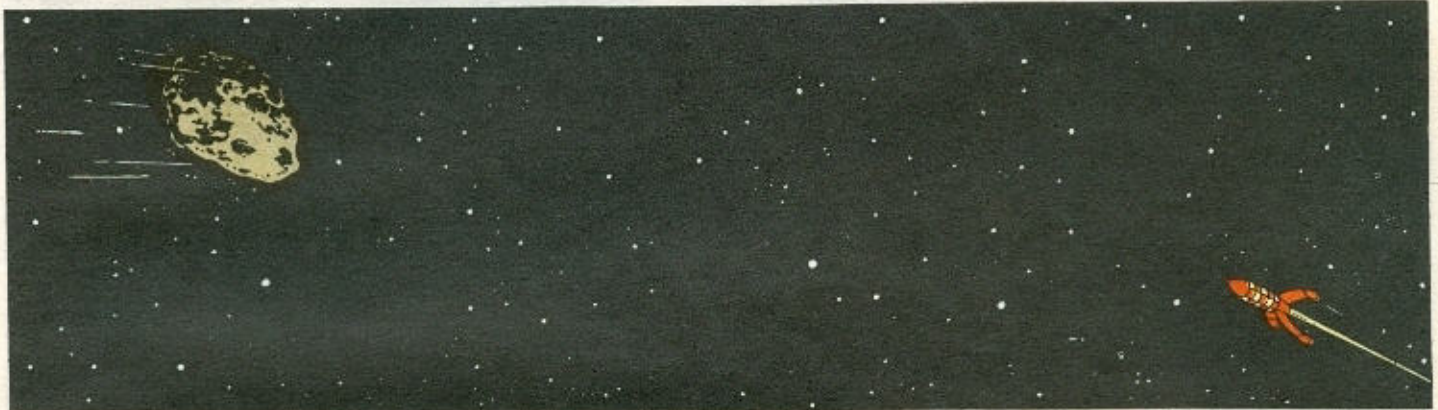


تک ... تک ... تک ...



عمل برگشت ... این دیگه چه
حقیقه بازی جدیدیه؟ ... چرا باید
پشتک وارو بزنینم؟ ... چرا دور
خودمون بگردیم؟ ... چرا
سیخکی و مستقیم روی ماه فرود
نماییم؟ ...

صبر کنید ، تا
توضیح بدم .



تک ... تک ... تک ...

فهمیدش خیلی آسونه سفینه ما
به سنگ آسمانی میخوره و خیال
همه‌مون راحت میشه ...



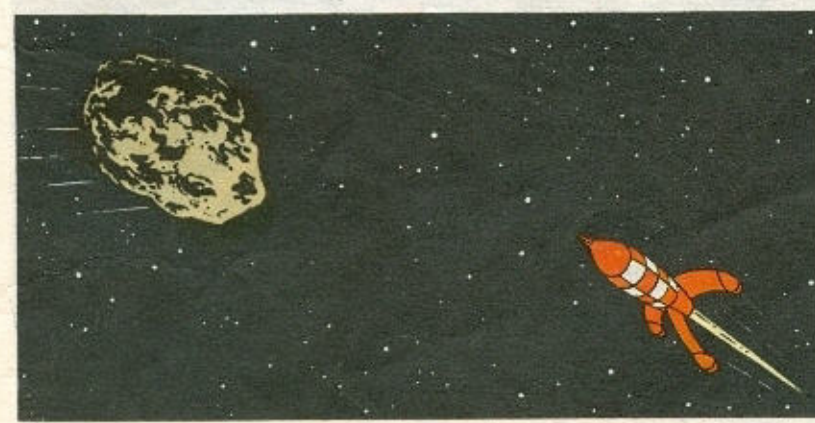
تک ... تک ... تک ...

خیلی ساده است ... اگر همه چیز خوب کار کنه ،
دستگاه رادار هدایت موشک رو به‌هده میگیره و
سنگ آسمانی به سفینه ما برخورد نمی‌کنه ... و در
نه دیگه خجالت نکشید... غیر اینصورت ...
بفرمائید... چطور همیشه؟ ...



تک ... تک ... تک ...

... و حالا موقعی رسیده که بفهمیم دستگاه
رادار خودکاری که در سفینه نصب کرده‌ام
خوب کار میکنه ، یا نه ...
منظورتون چیه؟ ...



تک ... تک ... تک ...

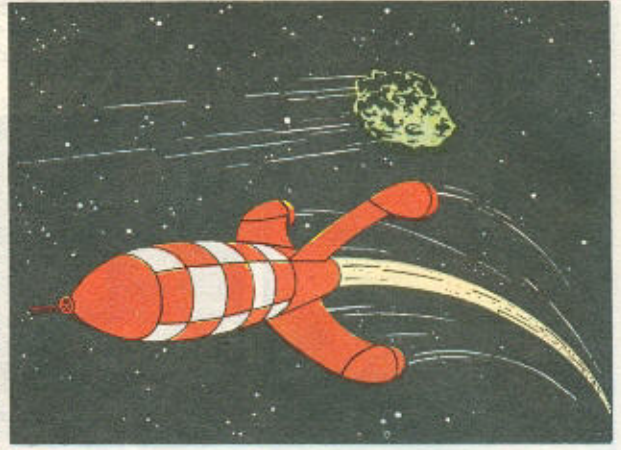
ولی زیاد طول نمی‌کشه ...
همین حالا تکلیف ما روشن
میشه .



ایکاش فقط همین بود .. حالا همه چیز تموم شده باید اعتراف کنم که آگه پیش بینی های من درست از آب در نمی اومد ... مجبور بودیم تمام محاسبات خود مونو از سر شروع کنیم ! ...



خدا را شکر ... خطری رفع شد ... حالا میتونم نفس راحتی بکشم و اعتراف کنم که خیلی میترسیدم ... خودمونیم ، راستی واقعا اوضاع وخیم میشد ! ...



... قیچی باغبانی هم کاری نمیتونه بکنه ... به چمن زن لعنتی میخواد ...



آخه برای بریدن به همچین ریش و پشمی قیچی معمولی کاری نمی کنه ! ...



و چند لحظه بعد

و آگه بعدها از من بپرسند ، « کاپیتان هادوک ، توی سفینه چکاره بودی ؟ » بهشون میگم ، « شاگرد سلمانی ، قربان » ...



تازه ، آگه شما دو نفر فرق بین ساعت یک لعنتی صبح و ساعت یک بعد از ظهر رو می دونستید ، این همه کلک جور نمیشد ! ...



آره ، بخند ... و آگه خیال میکنی که قیافه تو از ریخت همکار عزیزت خوشگل تره سخت اشتباه میکنی ! ...



خوب ، از شر این یکی راحت شدیم ... بریم سر دومی ... ها ، چه خبره ؟ ... حضرت آقا از این آرایش راضی نیستند ! ...

ها ... ها ... ها ... آگه بدونی قیافت چقدر مضحکه ...



اونو نگاه کن ...

ها ... ها ... ها ... آگه دوپونت عزیز ... آگه قیافتو می دیدی ! ...



... حالا آقا مشکل پسند هم شدند ؟ ... لایه آقا انتظار داشتند موهاشونو بیکودی بزَنَم ؟ ...

ای دادا !



خوب ، از شر توهم خلاص شدم ... ولی اینجارو نگاه کن ... می بینی دستام چطور می طاول زده ؟ ...



راستی ، راجع به عمل برگشت یا « وارونه شدن » مفصلاً توضیح ندادم ... فکرشو بکنید! ... آگه با همین سرعتی که حالا داریم به ماه نزدیک میشیم روی ماه بشینیم ، در حالی که نوک موشک بطرف ماه باشه چه اتفاقی می افته؟ ...

خوبه دیگه ، فکر میکنم به ماه میرسیم ...



موشک ماه پیما .. از کنترل اسپروز ... سه دقیقه دیگر عمل برگشت را باید شروع کنید ...

شنیدم ...



تورنسل عزیز، هرطور شده باید کاری برای این دو پونا بکنی ... ریش و پشماشون با همون سرعتی که میزنم بلند میشن! ...

ساکت! ... از زمین صدامون می کنن!



پروفور! ... پروفور! ...



بسیار خوب! پس چکار باید کرد تا موشک ما به کره ماه نخوره و خردنشه؟! ... ساده ترین راه اینه که مسیر موشک عوض بشه - یعنی جهت آن تمییر کنه ... برای اینکار کافیه موتور اصلی که ما رو به طرف جلو میبره خاموش کنیم و موتور جانبی را روشن کنیم تا موشک وارو بزنه ... وقتی موشک دور خود چرخید موتور در جهت مخالف جاذبه کره ماه کار خواهد کرد و در نتیجه از برخورد ناگهانی جلوگیری میشه ... و آگه همه چیز درست پیش بره خیلی آرام روی ماه فرود خواهیم آمد .. حالا فهمیدی؟! ...

آگه درست فهمیده باشم ، این کار عیناً مثل موقع پرتاب موشکه ، با این فرق که حالا درست برعکس پرتاب عمل میشه ...



... دل من غلط میکنه ... من دلم فقط هوای آزاد میخواه ، نه هوای فشرده این لونه مرغ لعنتی ... هوای آزاد تا بتونم یکی به چشم بزنم ... فقط همین! ...



البته ، ولی درست مثل يك گلوله ای که از تفنگ خارج شده باشه! ... با این سرعت سرسام آوری که ما داریم ، با برخورد به ماه خرد خواهیم شد ... اصلاً چیزی از ما باقی نمی مونه! ... دلتون می خواد اینطوری بشه؟! ...

دل من؟! ...



توجه ... يك دقیقه دیگه باقیست ...



ای داد بیداد ... کفشام طبقه پائینه ... برم بپوشم ...



آقایون ، خود مونو آماده کنیم... برو شما کاپیتان، آگه دلتون نمی خواد توی هوا معلق بزنید ، قبل از اینکه موتور متوقف بشه کفش های مغناطیسی خودتونو بپوشین ...



موشک ماه پیما ... از کنترل اسپروز ... درست دو دقیقه دیگر به خاموش کردن موتور اصلی باقیست ...



آره جانم ... فقط باید بندهاشو به بندم ...

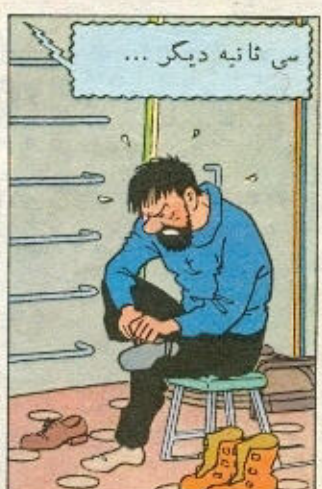


ده ثانیه دیگر ... نه ... هشت ... هفت ... شش ... پنج ... چهار ... سه ... دو ... يك ... صفر ...

کاپیتان! کفشاتونو پوشیدین ...



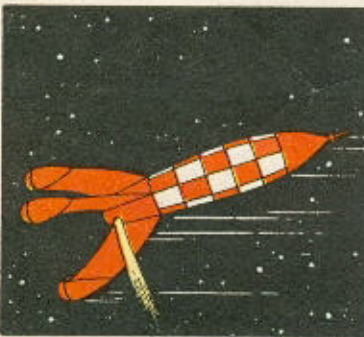
بیست ثانیه ...



سی ثانیه دیگر ...

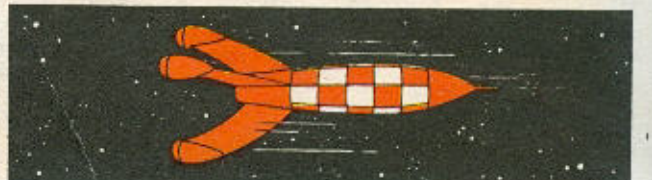


موشك ماهیما ... از کنترل ... بگوش
برای روشن کردن موتور جانی ...
ده ثانیه دیگر باقیست ... نه ... هشت ...
هفت ... شش ... پنج ... چهار ... سه ...
دو ... يك ... صفر ...



آماده برای روشن
کردن موتور اصلی ...
شمارش می‌کنم ...

از کنترل اسپروژ ... به موشك ماهیما ... آماده برای خاموش
کردن موتورهای جانی ... شمارش می‌کنم ده ... نه ... هشت ...
هفت ... شش ... پنج ... چهار ... سه ... دو ... يك ... صفر



... بتوانیم بتدریج از سرعت موشك
کاسته و بخوبی روی سطح ماه فرود
آئیم ...
عالیه ... پس هرچه زودتر
بهتر ... تا بتو نیم
تکلیفتون رو روشن کنیم .

... و فعلاً در موقعیتی هستیم که ...

از موشك ماهیما به کنترل اسپروژ
عمل وارد و کاملاً موفقیت آمیز بود ...



هوشک ماه پیما... از کنترل اسپروز... موقعیت ۲۴۰,۰۰۰ کیلومتری نقطه پرتاب، ۱۳۶,۲۰۹ کیلومتر دیگر به نقطه فرود باقیست... پیشرفت شما کاملاً طبق محاسبات پیش بینی شده ادامه داده ... از این لحظه سرعت شما بتدریج کم خواهد شد ...



چطور؟ ... نمی فهمم ... مگه ...؟
 هیس ... کاملاً محرمانه است ...
 بعداً می فهمی ... فعلاً بگوش باش ...
 دارن صداشون میزنن .

هوشک
 ماه پیما ...



راستی رئیس ، فکر میکنی بتونن روی ماه به شینن ؟ ...
 به شینن ؟ ... من بکی، نگران این موضوع نیستم ... فکر من دربارهٔ مراجعت اونها به زمین دور میزنه ...



بله آقایون ، اگه همه چیز خوب پیشرفت کنه تقریباً نیمساعت دیگه هوشک ما در نقطه پیش بینی شده یعنی «سیرک هیپارک» می شینه ... متشکرم تن تن ...



کنترل ... از هوشک ... شنیدم ... فعلاً مشغول ته بندی جزئی هستیم تا خود مونو برای نشستن آماده کنیم .



چند دقیقه گذشت ...
 هوشک ماه پیما ... از کنترل ... فقط ۵۰/۰۰۰ کیلومتر دیگر به نقطه فرود باقیست ... چهل دقیقه دیگر باید دستگام هدایت خودکار را بکار بیاندازید تا در نقطه تعیین شده فرود آئید ...



در زبان علمی «سیرک» به فرودفتگی های دایره شکلی که اطراف آنها رودیواری از صخره احاطه کرده گفته میشه... تقریباً ۳۰۰/۰۰۰ از این حفزه ها در ماه وجود داره... بعضی ها کوچکترند و قطرشون چند صد متر بیشتر نیست ولی قطر بعضی هاشون به چند صد کیلومتر میرسه... مثلاً قطر «مورولیکوس» که از همه سیرک ها بزرگتره، به ۲۴۱ کیلومتر میرسه ...



البته که میدونستم ! تازه همه اینو میدونن ... حتی خیرشو دارم که سیرک ماه دو تا مقلد لازم داره... و فکر میکنم شما دونفر بدرد این کار بخورین ...



چی؟ ... سیرک پارک؟ ... عجیب؟ این دیگه خیلی جالبه ... مدتی است سیرک نرفتم ! ... مگه نه دهبونط ...؟
 چرا ، هم منظورمه ... جداً عالیه... نمی دونستم که در ماه سیرک وجود داره ... کاپیتان ، شما چطور ، می دونستید ؟



دیگه بسه ... غیر معکنه ... خیال کردی؟ ... حالا نشونت میدم ...



خاطر تون جمع باشه... در این دریاها حتی یک قطره آب وجود نداره ...
 قدما که این نقاط را کشف کرده اند، بعلمت لکه های تاری که در آنها دیده اند ، خیال میکردند دریاست و بهمین علت نام دریا روی این نقاط مونده ...
 بعلاوه خود من هم ...



.. و مادر «سیرک هیپارک» که قطرش ۱۵۶ کیلومتره می شینیم ... این سیرک بین دریای « ابرها » دریای «نکتاره» و دریای «بخاره» قرار گرفته .
 بنابراین باید خوب نشو نه گیری کرد اگه نه، هوشک ما ممکنه توی آب دریا بیفته .



دنه دیوانه... موضوع کاملاً برعکس اینه!

آره دریکه... می‌خواستم بگم ما به این آدم توهین کردیم و حالا باید ازش عذر خواهی کنیم...



بله آقا... مگه شما نگفتید که سیرک پارک به دو نفر مسخره احتیاج داره و کاملاً بدرد کارشون می‌خوریم؟...

درسته!... این آدم از ما عذر خواهی کرده و حالا می‌خواهیم که توهین کنه!...



چی شده؟... شمارو بخدا آروم باشین... چطور شده... چه اتفاقی افتاده؟...

می‌خواستین چطور بشه؟... این مرد به ما توهین کرده و باید عذر خواهی کنه!...

من... من... بشما توهین کردم؟...



آقایون خواهش میکنم... آروم باشید... مگه بناست اولین بشری که پا روی ماه می‌زاره دشمنی و اختلاف را همراهش هدیه بیره؟...



خوب، حالا درست شد... سیرک پارک احتیاجی به دو مسخره نداره...

... و ما هم بدرد این کار نمی‌خوریم... روشن شد؟...



خیلی خوب! باشه!... هر چه گفتیم پس میگیرم!... سیرک هیپارک احتیاج به مقلدنداره و شما دو نفر بدرد این کار نمی‌خورین... حالا راضی شدین؟...

بله راضی شدیم... ازون هم بالاتر... راضی، راضی شدیم...



این کارها با من... جای شما پشت دستگاه گیرنده است، شما باید سعی کنید مرتب با زمین در تماس باشید... و اما مشکل آقایون دوپوتا رو همین حالا حل میکنم...



ولی پرفسور، ما شش نفریم و فقط چهارتشک داریم... البته من می‌تونم تشک خودم رو به یکی از آقایون بدم ولی اون یکی چی؟...

اصلاً حرفشونزن!...



آروم باشید... فراموش نکنید که خطر مرگ هر آن‌ها را تهدید میکنه... بی‌ایید خودسردی خودمو نوحفظ کنیم... نسبت بهم مهربان باشین... سعی کنیم بر ما غلبه نکنه... خواهش میکنم، بی‌آئید با هم آشتی کنید و بعد هر کس روی تشک مخصوص خودش دراز بکشه تا موقع فرود ناراحت نشه...



موشک ماه‌پیما... از کنترل اسپروژ... دقت... دقت... آماده برای فرود... فقط ۶۰۰۰ کیلومتر دیگر با ماه فاصله دارید...



و حالا میرم تا با وقت آخرین مرحله فرود را آماده کنیم... شنیدید؟...

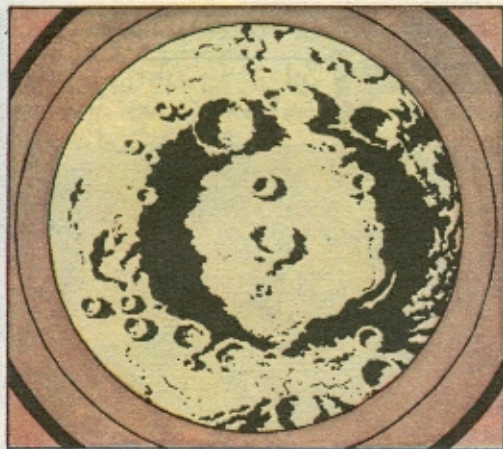


میاد، یا نمی‌اد... حالیم نمیشه... با من چونه نزن، فهمیدی؟... این یک دستوره... شنیدی؟... یک دستور...



تو انبار دو تا تشک هست؛ اونا رو بردارید روی کف موشک پهن کنید و روش دراز بکشید...

آقای پرفسور خیلی لطف دارن... ولی ما فعلاً خوابمون نمیاد...



هفت درجه دیگر بطرف شرق ... نه ، نه ... زیاد شد ... یکدرجه بطرف غرب ... آها ... درست شد ... فکر میکنم موشک درست بطرف پارک هیپارک میره ...

کنترل ... از موشک ... شنیدم ... داریم آماده میشیم ... پرفسور دستگاہ خودکار رو تنظیم میکنه ...



خوب دیگه ... طبق دستور داریم میریم که بخوابیم ... ولی چکار میشه کرد ... ما هر دومون از خوابیدن با لباس متنفریم

دراز بکش ... زود باش ...

بیا میلو ...

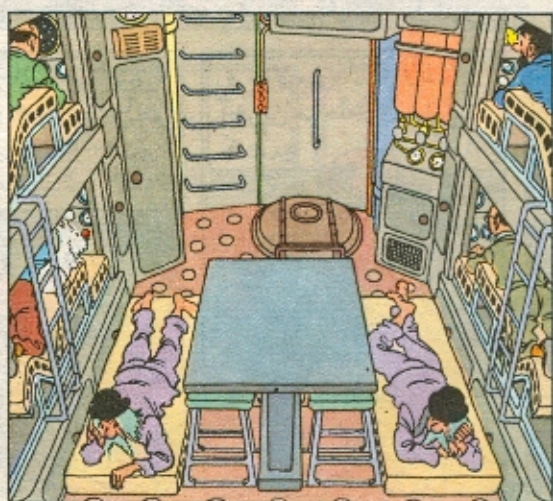
اینجا برات راحت تره ... دهه ... دهه ... اینارو باش ... به بینم پس شماها چرا سر یا ایستادید؟ ...



خوب ، همه دراز کشیدن؟ ... عالی شد ... بیا ولف ، حالا نوبت توست .

... بجنین ... تکون بخورین ... اگه پرفسور شمارو سریا به بینه هر دو نوتو تو به ستاره بی آب و علف ول میکنه ... بیا ... نگفتم؟ ... اونم پرفسور ... داره سرازیر میشه ...

احمق های بی شعور ... جداً شما مثل اینکه کله ها تون پر گوجه ... بهتون گفتن دراز بکشید ، نگفتن بخوابید ... واقعا اینا دوقلو های عجیبی هستن ...



عجیبه! ... باور نکردنیه ... فوق العاده است! ... تا چند دقیقه دیگه پاروی ماه راه میریم یا همه مون از بین میریم ... جداً فوق العاده است! ...

کنترل ... از موشک ... موتور اتمی از کار افتاد و موتور کمکی را روشن کردیم ...

کنترل ... از موشک ... آماده برای فرود ... دستگاہ هدایت خودکار روی مرکز سیرک هیپارک تنظیم شده ... ما همه روی تشک های مخصوص خودمون دراز کشیدیم و منتظر فرود هستیم ...

کنترل ... از تن تن ... اثرات کم شدن
سرعت موشک داره کم کم ظاهر میشه ...



لرزش‌های پی‌درپی موشک روبروزه در
میاره . همه روی تشک‌های مخصوص
دراز کشیدیم ... برای کوچکترین
حرکت ، تلاش دردناکی را باید
تحمل نمود ...



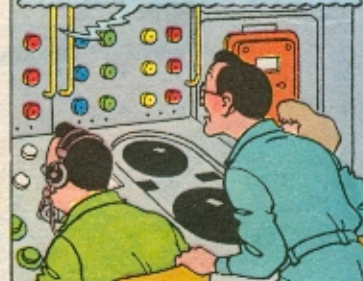
لرزش موشک بیش از پیش
زیاد شده ... گوشامون
زنگ میزنه ... احساس
کوفتگی بدن زیاد میشه ...
تنفس بسختی صورت
میگیره ...



همه بی حرکت روی تشک‌هامون
افتادیم ... مثل اینکه ... نیروی
هرموزی امکان کوچکترین حرکتی
رواز ما گرفته ... بنظرم پرفسور
بی‌هوش شده ...



آه! ... نزدیکه سرم منفجر بشه ...
آخ چشمام! ... مثل اینکه ...
دارن از حدقه بیرونشون می‌آرن
... آه قلبم ...





عُو... عُو... عُو...



دیگه خبری نیست ... تموم شد... تن تن هم از هوش رفت ... آه این سکوت ... این سکوت غیر قابل تحمله!



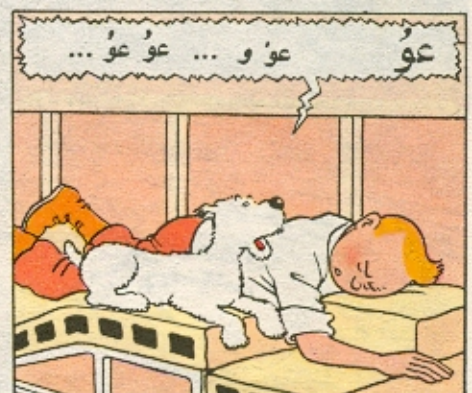
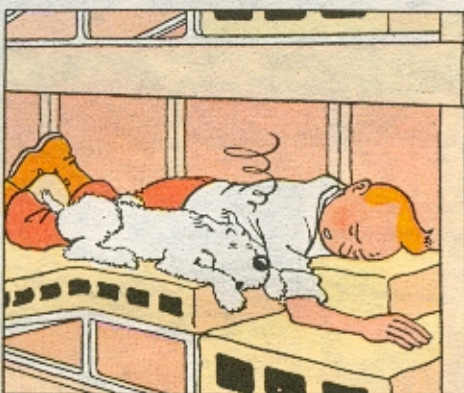
... تکون میخوره ... خ ... خدا کنه ... ک ... ک ... ک ...



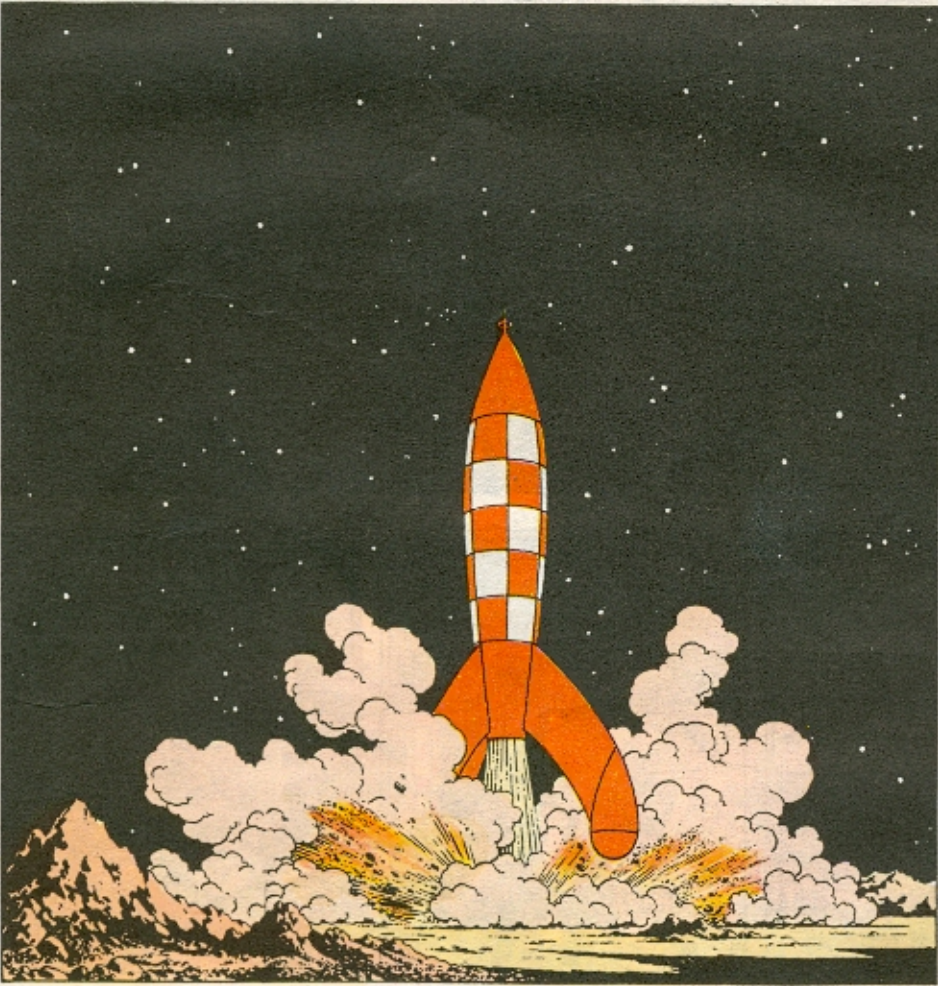
... کاپیتان هم از حال رفته ... واقعاً ... دردناکه ... چه زجری می... می کشم ... سفینه به ش ... شدت ...



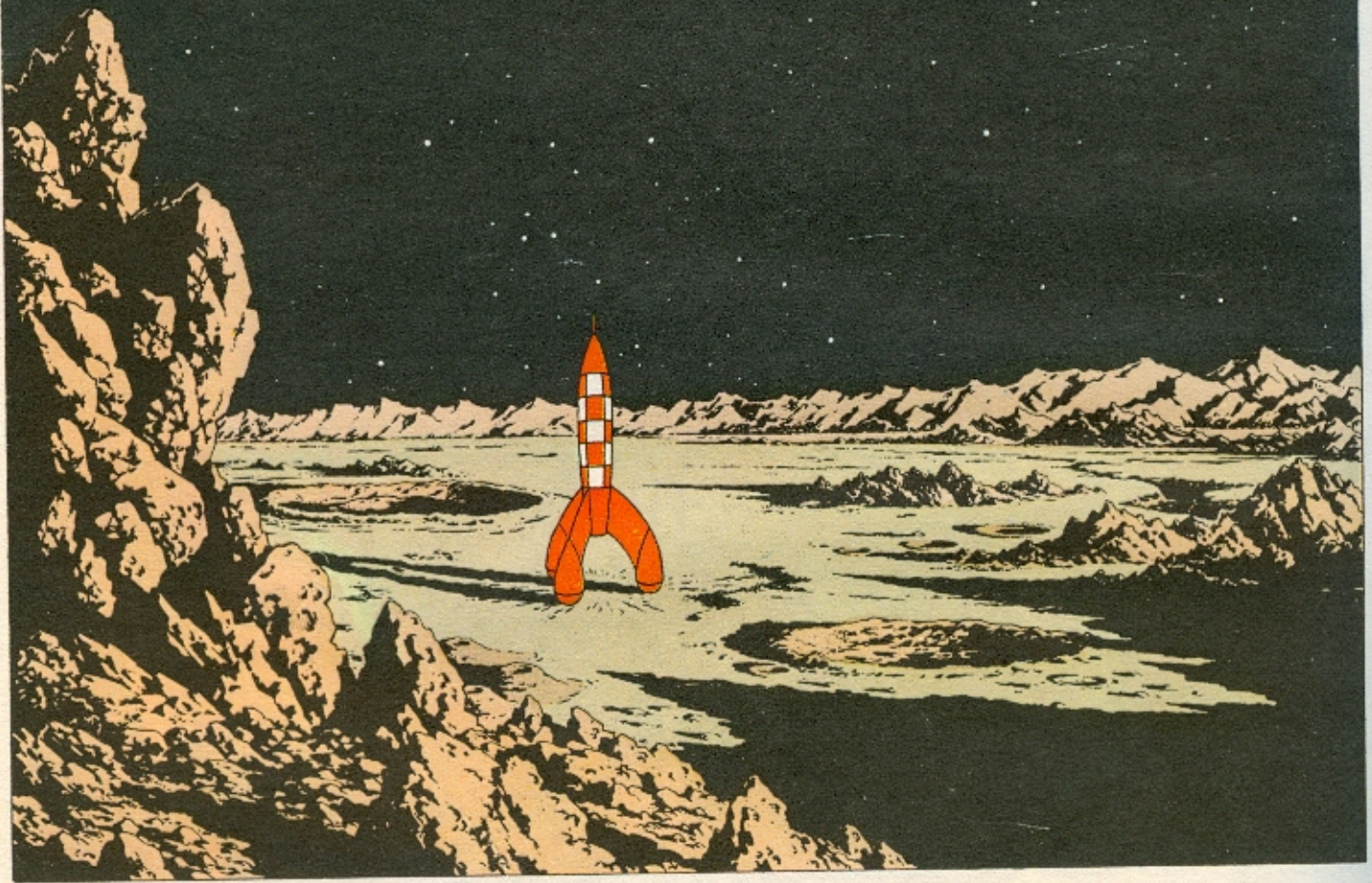
این صدای میلوست ... حیوان بیچاره داره زوزه میکشه ... مثل اینکه او هم از هوش رفت ...



عُو و ... عُو عُو ...



موشك ماه پيما ... از كنترل
... صدای ما را می شنوید ،
جواب بدید ... بگوئیم ...



موشك ماه پيما ...
از كنترل ...

موشك ... از كنترل ...

می شنوید ، جواب بدید
... بگوئیم ...

موشك... از كنترل موشك
ماه پيما ... از كنترل ...

لعنت بر شيطان ...
نكنه بلائی سرشون
اومده !

... صدای ما را می شنوید ، جواب
بدید ... بگوئیم ...

ك ... ك ... ك ...

موشك ماه پيما ... از
كنترل ... موشك ماه
پيما ... از كنترل ...

کنترل اسپروژ ... از تودنسل ... این يك پیروزی واقعیست ... همه ما صحیح و سالم به ماه رسیدیم... امکان برقراری ارتباط وجود نداشت ... از قرار معلوم دستگاه ارتباط بعلت نکانهای شدید آسیب دیده بود ... صدای منو می شنوید؟ ... بگویم .

کنترل اسپروژ ... از موشک ماهیما ... صدای شما را شنیدم ... جواب بدید ، بگویم ... عالی شد ...! طورشون نیست ... همه سالمند ...! زنده باز ...!

مثل اینکه اتفاق بدی افتاده ... درست نیمساعته صداشون میزنیم و هنوز خبری نیست ... چاره نیست ، ادامه بده موشک ماهیما ... از کنترل اسپروژ ... موشک ماهیما ...

حالا باید از موشک خارج شویم...واین افتخار نصیب جوانترین بین ماست...بله ، تن تن اولین انسانی خواهد بود که قدم روی ماه خواهد گذاشت... او فعلا آماده برای خروج و شروع ربه پیمائی روی ماه میباشد ... بنابراین بهتره جزئیات مشاهدات و احساسات او را از زبان خودش بشنوید ... بگویم باشید من آنتن فرستنده را در اختیار تن تن میگذارم...

بله ، ولی چیز مهمی نیست...نگران نباشید ... این صدای خرویف دویوناست که هنوز از خواب شیرین بیدار نشدن ... خُر ... پف ... خُر ... پف ...

شنیدم ... مثل اینکه هنوز لرزشهای موشک تمام نشده... چون صدای خرویف عجیبی بگویم میرسه ...

خدایا ...!

لحظه با شکوهی است ... درب خروجی به آرامی روی لولا دور میزنه

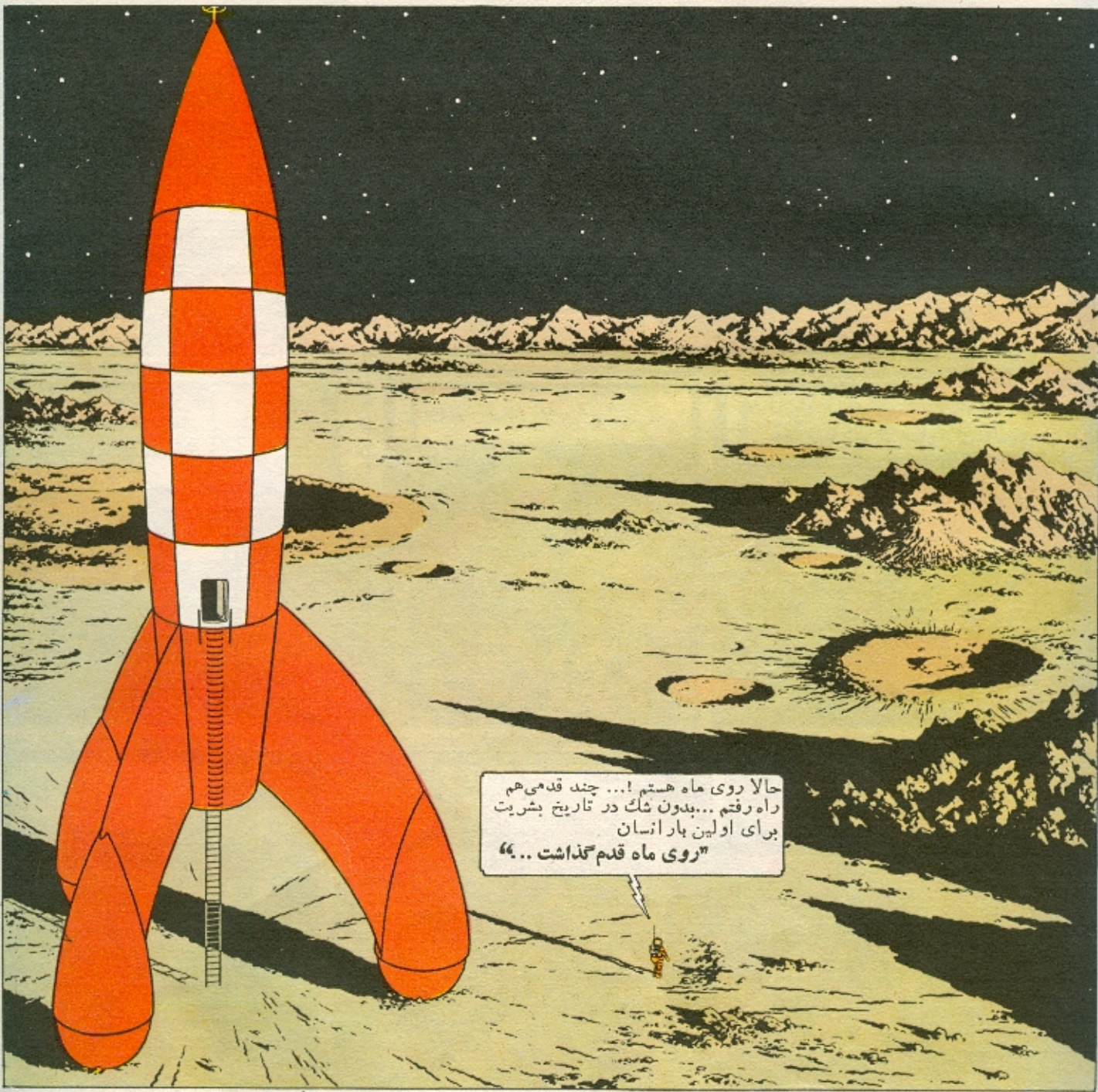
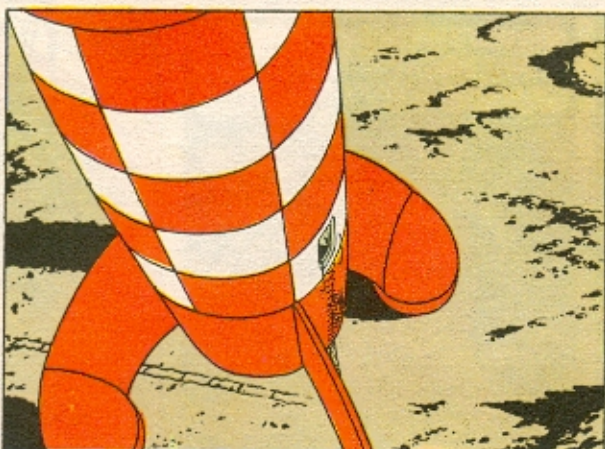
تن تن...ازکاپیتان هادوک ... فشارصفر...پلههای متحرک در جای خود قرار گرفته... دقت ... درب خروجی را باز میکنم ...

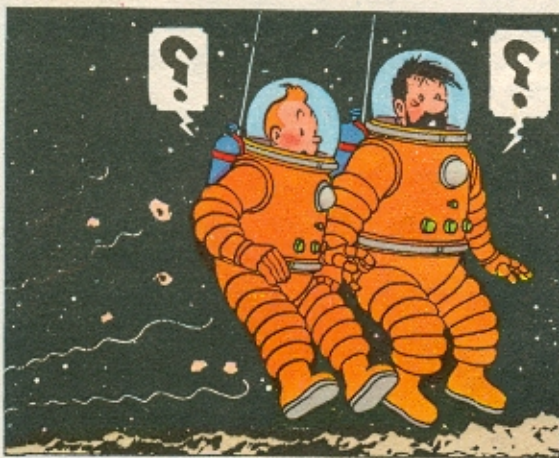
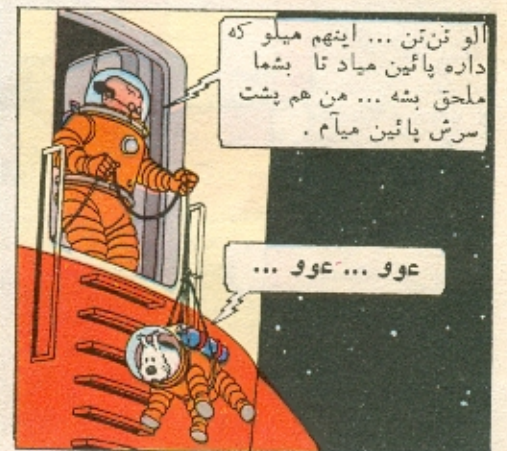
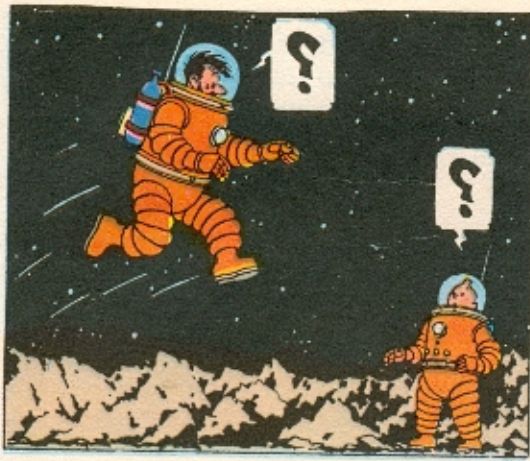
کنترل اسپروژ ... از تن تن...همین حالا لباس مخصوص ماهیما را تم کردم...درست مثل اینکه توی کیسه ای جا گرفتیم و بزودی از سفینه خارج خواهیم شد ... کاپیتان هادوک کنترل عملیات خروج را در دست دارد... و منتظر آخرین دستورات اوهستم ...

...اما چه ستارههایی ... مرده ، بی حرکت ، بیخ زده ، بدون اون همه درخشندگی ونوری که از زمین اونهارا می بینم...

چطور براتون توصیف کنم؟... منظره ای از کاپوس ، مرگ ، وحشت و اضطراب... نه درختی ، نه گلی ، نه گیاهی ... نه پرندهای ، نه صدائی ، نه ابری ... در آسمان سیاه و تیره هزارها ستاره بچشم می خوره ...

آه ...! عجب منظره خیال آوری!







سنگ آسمانی! ... درست در محلی
که چند لحظه پیش ازش گذشتیم
افتاد و منفجر شد ...
اگه منفجر شد! ... پس چطور
صداش بگوشمون نخورد! ...



خدای من! نگاه کن! ...
آی آتیش شیطون! ...
این دیگه چیه! ...



چطور شد! ... انکار زمین لرزه
است! ...
بهره یکی ماه لرزه ...



آه! دوستان عزیز ... واقعا عالیه! ...
واقعا جالبه ... روی ماه قدم گذاشته ایم ...
نمی دونم ، به این موضوع توجه دارید؟! ...
بالاخره تشریف آوردید بر فسور!



در هر صورت اگه اعضاء جلب سیاحان
و سندیکای ابتکارات ماه فکر میکنن
با همچنین استقبالی می تونن صنعت
توریسم خودشو نو گسترش بدن ،
کورخوندن! ...



طبیعی است ، چون در ماه هوا نیست تصدا رو منتقل
کنه ... و همین نبودن هوا باعث میشه که سنگ های
جوی صحیح و سالم با این جا برستند ...
در صورتیکه همین سنگ در اثر برخورد با هوای جو
زمین گرم و ذوب میشه و قبل از رسیدن به زمین از هم
می پاشه ... همون چیزی که ما بهش ستاره دنباله دار
یا شهاب می گیم ...



موضوع اینجاست که این شغل لعنتی شغل من
نیست ... من دریا نوردم .. اقلاتو دریا آدم مملئنه
که هر لحظه گوشه ای از آسمون رو سرو کله اش
نمی افته ...
شاید اینطور باشه ... ولی با يك کشتی .
نمی تونی تا کره ماه سفر کنی! ...



پس که این منظره اش عالیه ، ها؟! ... در
صورتی که ممکن بود مثل انجیر خرد
و خاکشیرمون کنه! ...
خوب دیگه ... هر شغلی
خطرات خودشو داره ...



اینجارو خوب نگاه کنید ... اگه به لحظه
دیر جنبیده بودیم شما میتونستید بدون ما
به زمین برگردید! ...
آهان ، سنگ آسمانی! ...
این واقعا عالیه! ...



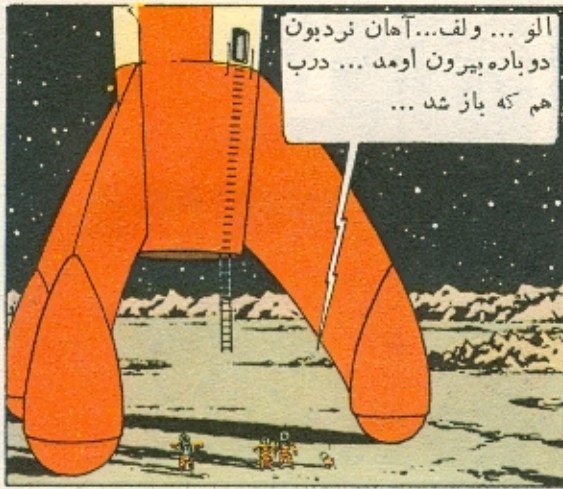
خدای من ، باز مثل اینکه
خبریه ... نردبون ... در خروجی
... می بینی ، گایوتان! ...



پس چرا این همه لغتش می ده؟! ...
آلو ... ولف ... من تونسل هستم ...
صدای منو می شنوی؟! ... جواب بده ولف ...



... وانگهی ، اولاً که حالا وقت این
صحبت ها نیست ... حالا وقت کاره و قبل
از هر چیز باید وسائل و لوازم رو از
سفینه پیاده کنیم ... ولف داره همه چیزرو
آماده میکنه و ما باید کمکش کنیم ...



الو ... ولف... آهان نردبون
دوباره بیرون اومد ... درب
هم که باز شد ...



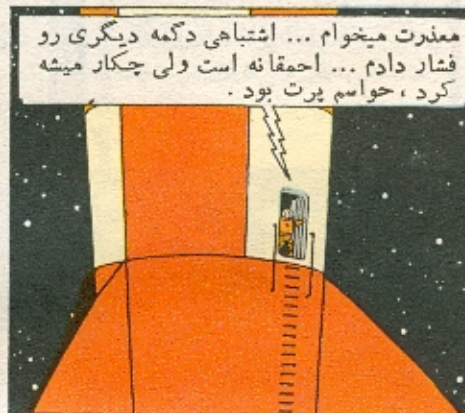
ولف لعنتی ... چه خبره ...؟ اون تو
چکار میکنی ...؟ آتیش شیطون
بجونت بیفته ... جواب میدی یا پیام
...؟ بالا ...؟



نردبونو بردن تو! ...! درو بستن! ...!
حتماً خبریه ... ولی منظور شون چیه ...؟
الو ... ولف ... الو ...



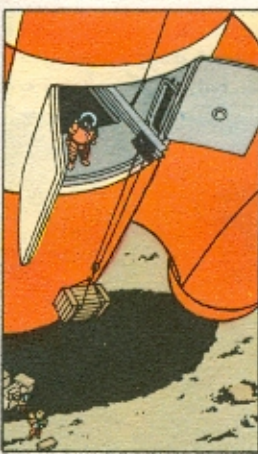
خیلی خوب ، صحبت شو نکنیم! ...! فعلاً
باید لوازم رو پیاده کنیم ... کاپیتان
بالا میآد تا کمکتون کنه صندوقها رو
بیرون بیآرید ... من و تن تن هم اینجا
می مونیم ...



معذرت میخوام ... اشتباهی دکمه دیگری رو
فشار دادم ... احمقانه است ولی چکار میشه
کرد ، حواسم پرت بود .



خوب ، درست و حسابی ترسو ندمون ...
مثل اینکه موشکه میخواست به هو به
زمین بر کرده و مارو تو تنگ این کره
لعنتی تنها بزاره ...



و ساعتها گذشت ...



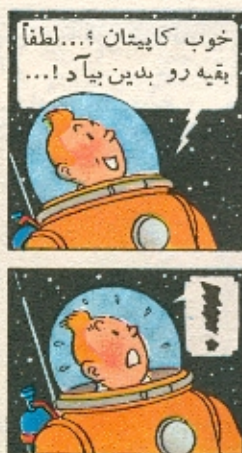
کنترل ... از موشک ماه
پیما ... من تورنسل هستم
... تخلیه بار را شروع
کردیم ... همه چیز
روبراست ...



کار شما خیلی آسونه ... همه صندوقها
با کابل آهنی بسته شده... وسطشون هم
حلقه‌ای داره ... کافیه این حلقه‌ها رو
به قلاب جرثقیل آویزون کنید ...
باشه! ... میرم بالا پهلوی
ولف ...



مواظب باشید! ...!
کنار برید! ...!

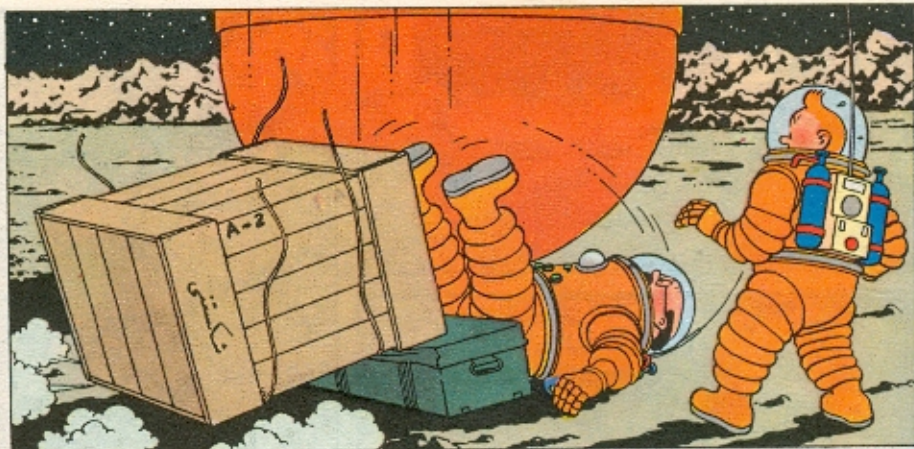


خوب کاپیتان! ...! لطفاً
بقیه رو بدین بیآد! ...!



ته توی وسائل داره در میاد ... تنها
چیزی که بالامونده تانک ماه‌پیماست ...

آقا پسر ، ممکنه توضیح بدی منظورت
از این شوخی مسخره چی بود ؟



سر کابل را به بینید! ... کاملاً سائیده
شده ... از قرار معلوم در اثر تکان های
شدید لحظات فرود این طوری شده ...



پرفسور ، خودتون نگاه کنید! ... با این
وضع ، آیا حق نداشتم شما را هل بدم؟ ...



لعنت بر شیطان! ... بجای اینکه از تن تن
تشکر کنی جیغ و داد راه انداختی ...
اگه تن تن نبود حالا خر دو خاکشیر شده
بودی! ...



... نمی دونم ... ناراحتم ...
یکدفعه سالم بهم خورد ... سرم
کمیج رفت ... حالا خوب میشه ...
سالم کمی بهتر شده ...



آهای ولف ، باید به کارمون ادامه بدیم ...
به بینم ولف ، چی شده ... چه خبره ...



چشم! ... و بجای یک دفعه،
دو سه دفعه!



خیلی خوب ، واقماً
شانس با ما بود آکارمونو
ادامه بدیم کاپیتان ...
ولی لطفاً از بررسی
کابل ها غفلت نکنید ...



ای داد... صبرکن جانم... صبرکن به بینما...!



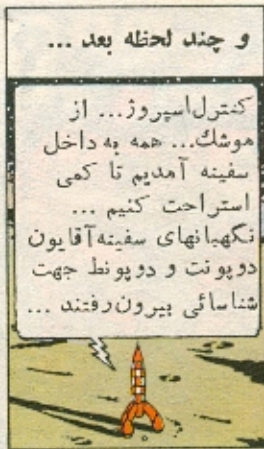
جدا باور کردنی نیست ... داریم
روی ماه راه میریم ... همون ماهی
که هنوز کسی پا روش نگذاشته!



آره ... ولی! ...!

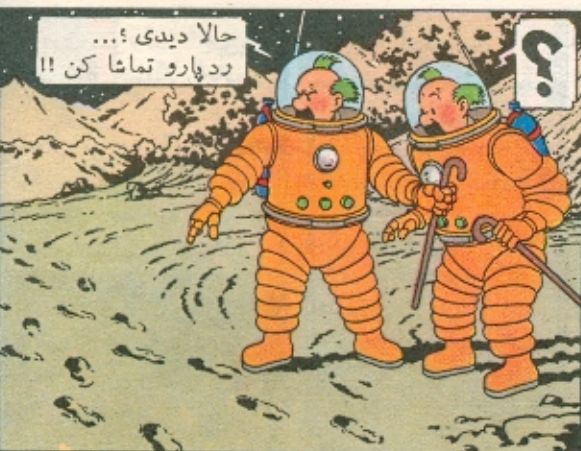
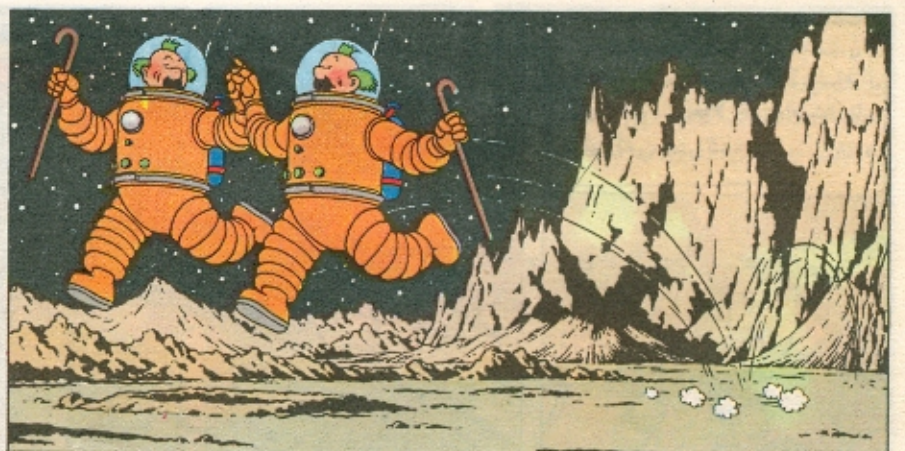
و چند لحظه بعد ...

کنترل اسپروژ... از
موشک... همه به داخل
سفینه آمدیم تا کمی
استراحت کنیم ...
نکته های سفینه آقا یون
دو پونت و دو پونت جهت
شناسایی بیرون رفتند ...



ناراحت نشو ولف ، چیزیت
نیست... از خستگی زیاده و
شاید هم دستگاه تنظیم
اکسیژن ت خوب کار نمی کنه...
برو استراحت کن ... ما
هم همین حالا بتو ملحق
میشیم ...







کشف فوق العاده‌ای کردیم... فوق العاده!...
شنیدید پرسور؟...
اشخاص دیگری غیر از ما توی کره ماه
هستند!
چی دارین به هم دیگه می‌بافین...
اشخاص دیگه غیر از ما؟... خیلی خوب،
دیگه بسه... کافیه!



توجه! توجه!... از دو پونت
... به سفینه... از دو پونت به
سفینه...
شنیدم... من نورسل
... جواب بدید بگوشم.



خوب... حالا فهمیدی چی می‌گفتم؟...
اثر پا... پس اشخاص دیگه‌ای غیر از
ما روی ماه هستند!



خیلی خوب، اثر پای دو نفر؟...
ممکنه اثر پای خودتونه چون شما به
محلی دارین میرین که از اونجا گذشتید،
و این اثر پای خود شماهست!



غیر ممکنه اثر پای یکی از ماها باشه!
چون اثر ردپاهماوای هم هستن!
بله، کاملاً درسته!



نه آقا... ما اثر پای انسان کشف کردیم!...
شنیدید؟...
اثر پای انسان؟... خوب این ممکنه
اثر پای یکی از ماها باشه؟



خیلی خوب، حالا برمیگردیم... حالا که شماها
دارین همکاری علمی ما رو مسخره می‌کنین...
باشه، برمیگردیم!...



تنها! تنهای تنها! آره مرگ خودتون
نه آقا، واقعا مثل اینکه منخ شما هارو
با گچ پر کردن! بسه دیگه فوراً پر
کردید... بعلاوه فقط نیمساعت اکسیژن
دارید...



ای لعنت بر پدر مردم آزار... شنیدید؟... نکنه
بناست همون پلائی که با جیب تو صحرا برسون
آوردیم باید تکرار کنیم؟ (*)
این ممکن نیست! چون اینجائ اثر پای
دو نفره و ما تنها هستیم!...



ولش کن، بزار هرچه دلشون
می‌خواد بکن... بعد می‌بینم
حق با اونهاست یا ما درست
می‌گفتیم...
باشه،
کاملاً موافقیم.



غیر ممکن؟... از نظر علمی غیر ممکن
وجود نداره اگر ما موفق شدیم اینجا قدم
بگذاریم، بعید نیست دیگران هم
بتونند... اما بنظر من، ما اولین
انسانی هستیم که تونستیم روی ماه فرود
بیائیم!
باشه، خیلی
خوب.



ممکنه مسخره باشه ولی دارم از خودم می‌پرسم...
اثر پای انسانی که اونها دیدن... راستی اگه انسانی
غیر از ما تو کره ماه بود... بنظر شما این غیر
ممکنه؟...

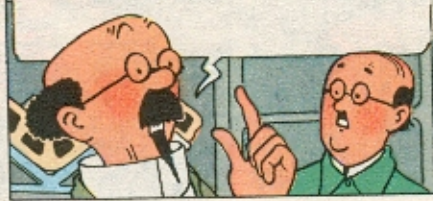
(* به کتاب «تن‌تن در سرزمین طلای سیاه» مراجعه شود.

و چند دقیقه بعد ...

آقایون ، نقشه ما این بود که یک روز کامل که با اندازه ۱۴ روز زمین طول میکشه در کره ماه باشیم . متأسفانه ذخیره‌ای که برای چهار انسان و یک سگ پیش‌پیشی شده بود نمی‌تونه برای شش انسان کافی باشه ... بنابراین مجبوریم مدت توقف رو به ده روز برسونیم ...



... پس باید در انجام کارها عجله کنیم . در حالی که ولف و من دستگاه‌های علمی رو بکار می‌اندازیم ، تن‌تن و کاپیتان قطعات جدا شده تانک رو پائین آورده و تانک را سوار میکنن . موافقید ؟ ... پس آقایون شروع کنیم !



یادداشت‌هایی از دفتر خاطرات پرفسور تورنسل

سوم ژوئن ساعت ۲۳ و ۴۵ دقیقه (بوقت زمین) تخلیه وسائل و ابزار و دستگاه‌ها تمام شده و ولف و من شروع به نصب رصد خانه نمودیم . کار ساعت ۲۲ تمام شد . تن‌تن و کاپیتان هادوک سوار کردن تانک ماه‌پیما را شروع نمودند . چهارم ژوئن ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه (بوقت زمین) کار را دو باره شروع نمودیم . دوربین نجومی روی پایه بتونی سوار شد . دوربین‌های عکاسی نصب و آماده بکار شد . دوربین زمین بین هم کار خود را شروع نمود .

یادداشت‌هایی از دفتر خاطرات پرفسور تورنسل

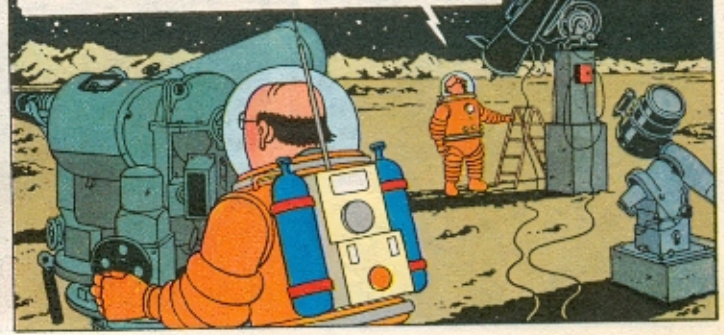
چهارم ژوئن ساعت ۲۱ و ۵۰ دقیقه (بوقت زمین) ولف و من ، تمام روز را صرف مطالعه تشعشعات آسمانی و ستاره‌های نزدیک به ماه نمودیم . نتایج این مطالعات در دفاتر مخصوص ۱ و ۲ ثبت شده . تن‌تن و کاپیتان کار سوار کردن تانک ماه‌پیما را تقریباً تمام کردند . پنجم ژوئن ساعت ۱۹ و ۲۰ دقیقه (بوقت زمین)

تن‌تن و کاپیتان چند لحظه قبل اطلاع دادند که تانک ماه‌پیما آماده حرکت است .

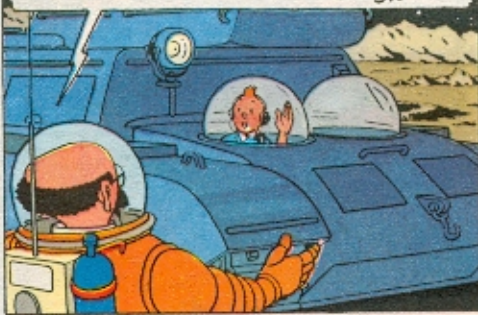
تحقیق کنید ... دوستان عزیز ... تحقیق کنید ... کشفیات شما دارای ارزش زیادی است ... البته برای ما ... ها ! ها ! ها !



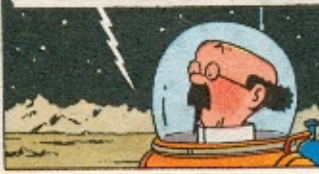
کنترل اسپروژ ... از تورنسل ... دستگاه نمودولیت ، دوربین‌ها ، همه نصب و آماده هستن ... ماهوریت تحقیقاتی خودمون رو شروع می‌کنیم .



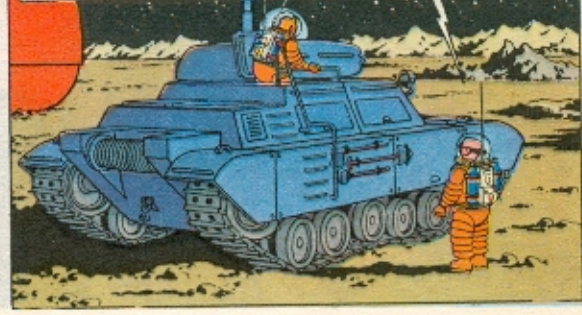
و این هم قیافه تن‌تن که از پشت سر پوش پلاستیکی می‌بینم ... بمن لیخند همین‌نه ... و اشاره میکنه که همه چین روبراست ...



دریچه اطاق فرمان بسته شد ... دوستان دیگر ما ، مشغول پر کردن هوا در داخل تانک می‌باشند ... بعد از این عمل سر نشینان تانک احتیاج به پوشیدن لباس مخصوص ماه‌پیما را نخواهند داشت ... تن‌تن پشت فرمان و کاپیتان در محل مراقبت قرار گرفته ، و آماده حرکت هستند .



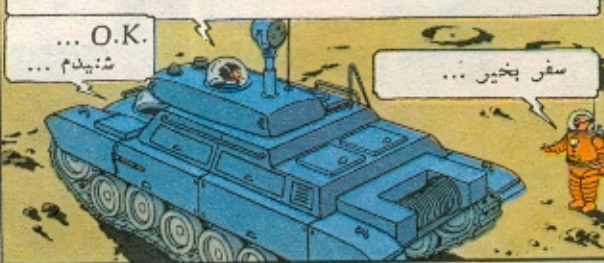
کنترل اسپروژ ... از تورنسل ... تانک ماه‌پیما آماده حرکت میباشد ... اولین تحقیقات و آزمایشات رو شروع می‌کنیم . دوست عزیز ما تن‌تن پشت فرمان خواهد بود و همین حالا داخل اطاق فرمان میشه ...



خوب ، این هم کاپیتان هادوک ... درست مثل تن‌تن اشاره میکنه که همه چین روبراست ... و داره گوش‌ها رو روی گوشش میگذاره ...



تن‌تن ... از هادوک ... آماده حرکت .. می‌تونم راه بیفتی ..



... O.K. ... شنیدم ...

سفر بخیر ...



... ولی فکر نمی‌کنی در این مدت کم، خیلی پیشرفت کردم؟ ...

جنس خراب! نمی‌تونستی آرام تر راه بری؟ ...

معذرت می‌خوام کاپیتان ... این اولین باره که پشت فرمان تانک ماه پیما می‌شینم ...

مواظب باش کاپیتان! ... خودتو محکم بگیر! ...

آهای تن‌تن شیطان! آخه این په تانک ماه پیماست که داری میرونی، نه موتور سیکلت ... ما هم روی ماه هستیم، نه توی لونا پارک ... حالت شد ...

چشم، سعی می‌کنم بهتر رانندگی کنم ...

نگهدار تن‌تن! ترا بخدا نگهدار! ... ای داد پیداد ... سیم بلندگو یاره شده ... لابد تن‌تن حرفهای منو نمی‌شنوه ...

پر فسور تونسل ... از تن‌تن ... غیر از تکان‌های زیاد، همه چیز طبق برنامه پیش میره ...

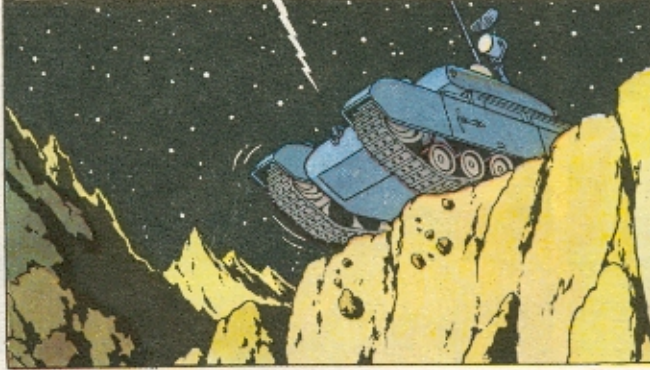
در ترمن کن بدجنس! ... من غلط می‌کنم به دفعه دیگه تو این ابوطیاره به‌شینما

ای وای!

خدای من! عجب گودال بزرگیه!



خدا را شکر! بموقع ایستادیم! آگه کمی جلوتر رفته بودیم حسابمون پاک بود و توی درّه می افتادیم.



در هر صورت این ایستادن مانع از این نشد که سرم دوباره به این شیشه لعنتی نخوره!... بسه دیگه... بر گردیم... حالا دیگه معلوم شد که تانک خوب کار میکنه... بر گردیم، چون آدمی که این تو می شینه باید کلاه خود سرش باشه.



باشه، حالا دنده عقب میگیرم و بر میگرددیم.

یادداشت‌هایی از دفتر خاطرات پرفسور تودنسل

۶ ژوئن ساعت ۱۳ و ۴۰ دقیقه (بوقت زمین)
تحقیقات صبح امروز ما در کتب علمی ثبت خواهد شد. ما موفق شدیم دقیقاً اندازه تشعشعات خورشید را در ماه اندازه گیری کنیم و با وضوح کامل حدود طیف خورشید را در قلمرو اشعه ماوراء بنفش مشخص سازیم. یکساعت پیش یعنی درست ساعت ۱۲ و ۳۵ دقیقه وانف کاپیتان، تن تن و میلو با تانک ماه پیما بطرف سیرک «پرولمه» راه افتادند.



پرفسور تودنسل... از تن تن... اینجا همه چیز بطور عادی پیش میره.



صبر کن به بپشم... به چیزی به چشمم می خورده...



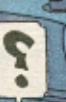
آخیش... بدون کلاه و اون همه خرت و پرت داره حاله جا می‌آد.



به که عجب گرمایی... زیر این کلاه کلاهام داره مثل کره آب میشه...



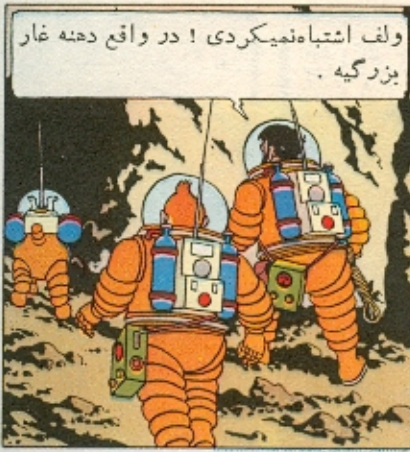
اونجا... سمت چپ... پای اون کوه... نگاه کنید!...



مواظب خودتون باشین... ترمز میکنم.



ایست!



ولف اشتباه نمی‌کردی! در واقع دهانه غار بزرگیه.



من هم درست تو همین فکر بودم! باید از نزدیک دید.

موافقم... من که رفتم به
بینم... شما چطور
کاپیتان...?
باشه، باشه، با شما
می‌آم.



اونجا رو می‌بینید... پشت اون صخره کوچولو...

درست مثل دهانه غار بزرگی می‌مونه!



تازه، انکار تو کلیسای بزرگی هستیم!



ای لعنت به هر چه شیطونه... تو این زندگی همه جور غلطی را کرده بودم جز کشف غارهای ماه.



حالا باید دید تا کجا ادامه داره... بریم جلو من چراغ رو روشن می‌کنم



میلو...! میلو...! از ما دور نشو... مثل بچه عاقل همراه ما بیا... دور نشو...

این تن‌تن واقعا داره منوع‌صیانی می‌کنه... خیال می‌کنه من بچه نه نه ام... دیگه نمی‌دونه که منم واسه خودم سگ بزرگ و عاقلی شدم، مگه نه؟



اینجا استالاگمیت و استالاکتیت هستند که در اثر رسوب موادی که در آب هست در موقع چکیدن بوجود می‌آید و این میرسونه که روز و روزگاری در کره ماه آب هم بوده.



خدای من! چه پر نگاه وحشتناکی! ممکنه میلو افتاده باشه...!



عو... عو...



البته ، باید کاری کرد تا میلیوی بیچاره رو نجات داد ... زود باش ، خواهش می کنم یک گره محکم به سر طناب بزنی .

باشه ، ولی این دیوانگی محضه !..



زود باش کاپیتان ... طناب رو باز کن و به بند به یک تخته سنگ ...

مگه خیال داری بری اون تو ؟



نه ! همیشه پائین رو دید چون سوراخ گودال پیچ داده ... میلیو ! ... میلیو !..



کاپیتان زود باش ! منو محکم بگیر میخوام با چراغ اون جا رو روشن کنم .



هر چی پائین تر میرم گودال گشادتر میشه ... با وجود این پائین میرم به بیم چی میشه .

بیا بالا تن تن ... پسر خوبی باش ... این کار فایده نداره تازه ... فکر می کنی میلیوی بیچاره بعد از افتادن از این بلندی زنده مونده ؟ ...

نه ! میرم پائین بیارمش ممکنه فقط زخمی شده باشه ...



مواظب باش تن تن ! احتیاط کن اگه راه اکسیژن بسته بشه خدا میدونه چه بلائی بسرت میاد ؟ ...

می دونم ! می دونم !



خوب شد ؟ ...

آره ، خوبه !



وای این طناب خیلی کوتاهه ... به آخر طناب رسیدم دیگه پائین تر نمیشه رفت .



حالا بهتر شد ... چون پاهام راروی په تخته سنگ گذاشتم !.. میلیو ! میلیو !



خدایا ... به امید تو !..



راستی راستی دیوانه شدی این کار احمقانه است !..



کاپیتان ... از تن تن ... بنظرم چیزی داره تکون میخوره خودمو ول می کنم پائین فاصله ام تا ته گودال زیاد نیست ...



دیدم راست می گفتم ! کله شق !.. حالا برگرد بیا بالا !



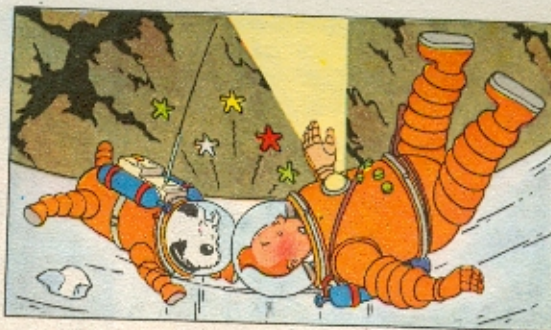
این جا به پارچه یخ خالیه !..



خیلی خوب ! دارم میام ... میلیو !.. میلیو !.. میلیو !..

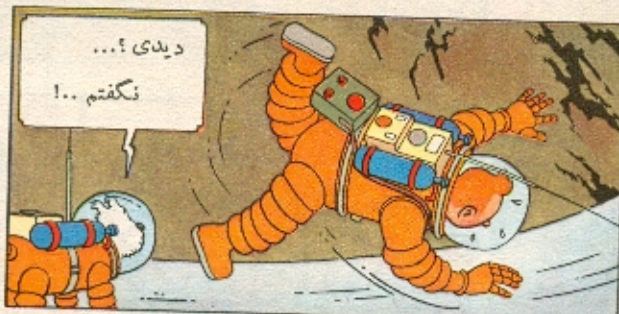


میلو! بالاخره پیدات کردم... طوری که نشدی! بگو به بینم... حرف بزنی! آهان فهمیدم! دستگاه فرستندت خراب شده!



کاپیتان... از تن تن... هر چی می تونی طناب رو بیشتر بده پائین... می خوام میلو رو به اون به بندم... بعد بکش بالا.

باشه!



دیدی...؟
نگفتم!..



وای خدا جون حالا چطوری از روی این یخها بالا برم تنها یک راه دارم... چاره‌ای ندارم جز اینکه بایه سنگ جای پا درست کنم... به پیش.



الو از تن تن... به کاپیتان... میلو روصحیح و سالم پیداش کردم! اما دستگاه رادیوش خراب شده! هرطور شده خودمو می‌رسونم

خیال کردی تن تن... نمی تونی روی این یخ لیزراه بری... زیر یامون عین پوست قصر یخ می‌مونه.



اینم طناب... بیا جلو.



کاپیتان... طناب رو بیشتر بده پائین... بیشتر... بیشتر، بازم بیشتر... حالا درست شد.

باشه...!



طناب رو پیدا کردم.



نه! کو؟... ترا بخدا بجنب کاپیتان... زود باش.



طناب روانداختم! گرفتنی...؟



ته طناب رو سنگ بستم... می فرستم پائین بگیرش!



باشه! باشه! فقط زود باش... داره نفسم بند میاد



چند لحظه بعد...

تن تن... میلو صحیح و سالم رسید بالا.



ولف صحبت می کنه ...
اون‌ها نیم ساعته که رفتن توی
گودال هنوز که خبری نشده!
نکنه طوری شون شده نه! نه!
دارن میان .



در این وقت ...

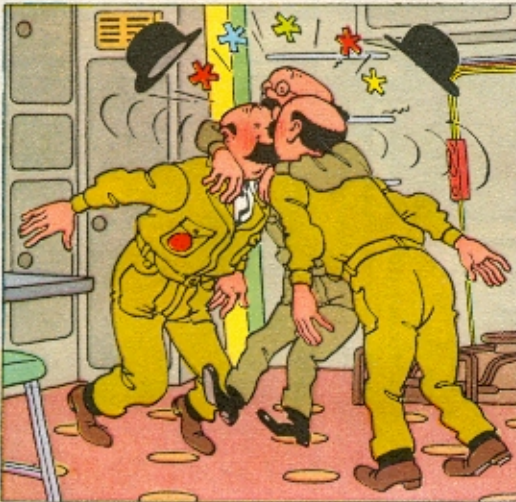
الو ، الو ولف ! تازه چه خبر ؟



انکار طناب سنگین نیست !
حتماً سنگ افتاده ... یا شاید
به جایی گیر کرده .



چرا چرت و پرت میگی؟
مکه طناب آب رفته ...؟



نه بابا ... فقط به ذره بیجاله



زنده باد ! نجات پیدا کردند !



خدای من ! تن تن مثل به هست
کفک خورده راه میره ...
کاپیتان زیر بغلش را گرفته ! ...
کاپیتان تن تن طوری شده ...؟



ها ! ها ! بنظرم این دفعه
ماموریت موشک به مرحله
خیلی حساسی رسیده باشه
به ! به ! چه بزن بزنی راه
میفته



چند ساعت گذشت

از موشک ماهیما به کنترل ... تورنسل صحبت
می کنه.. تانک مراجعت کرد ولی بلافاصله حرکت می کنه
و این دفعه سرنشینان آن کاپیتان و آقایان دوپونت و
دوپونز و خودم خواهیم بود مقصد ، غارهایی که تن تن
کشف کرده. ماموریت ۴۸ ساعت طول خواهد کشید
چون میخوام بطور اصولی و علمی تحقیق کنم چون
حتماً در اون جا معادن اورانیوم و رادیوم وجود داره



اینجا تانک .. کاپیتان و تن تن وارد تانک
شدن . کاپیتان هدایت فرمان روبهمده
گرفته چون تن تن از حال رفته .. داریم
برمی گردیم به موشک .



تورنسل حرف میزنه ... خیالتون راحت باشه
تا چهل و هفت ساعت دیگه همدیگرو می بینیم .
لعنت خدا بر شیطان ... نمی دونم چرا دلم
شور میزنه . بیا برگردیم به موشک !



اینجا موشک ماهیما ...
تن تن صحبت میکنه موفق
باشین سعی کنین مارو زیاد
نمها نزارین



موشک ... از تانک ... داریم
حرکت می کنیم با امید دیدار
مجدد

چند دقیقه
بعد ...



گرستهام شده ... برم به بینم چی میتونم پیدا کنم بخورم .

به ا به ا عالیه
منم گرسهام
شده .



خدا حافظ تن تن ... خدا حافظ ولف ...



خدا حافظ ... با امید دیدار
منم خودمو با تعمیر
لباسهای ماه پیمائی مشغول
می کنم .



و چند لحظه بعد ...

اینهم غذائی که احتیاج
داریم .

کاش کنسرو استخون
بود ... به ا به ا



واقماً عجیبه ا ولف چقدر عوض شده
... تو مرکز تحقیقات اسپروژ سرحال
و آدم شوخی بود حالا کاملاً عوض شده
... چه چیزی ممکنه باعث شده ولف
اینطوری عوض بشه! .. من یکی هیچوقت
از اون خوشم نیومده اصلاً

نمی دونم چرا
دلش شورمیز نه



پس صبر کن برم بیارم .
نه ! نه ! تو زحمت
نکش من میرم .



مواظب باش ... صندوقها درست
جلوی پاته .

باشه مواظبم ...



هیچی ا چیزی نشده ! یادم
رفت شیشه شیر خشک روبیارم
... مهم نیست دوباره میرم .

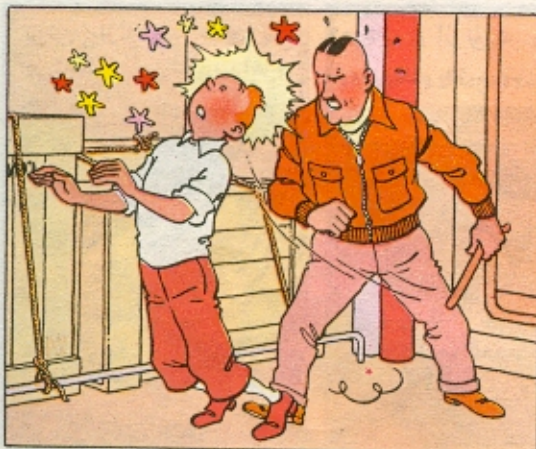
نه ا نه ا بیدفعه نوبت منه که پائین برم ،

باشه ! باشه ا خیلی
متشکرم تو واقماً
مهربونی .



ای وای ...

چییه ؟ .. چی شده ..؟



خدای من ! اون داره میره
توی انباری ... دیگه دیر
شده برش گردونم ا...
حالا به انباری میرسه...



خدای من! امیدوارم محکم نزنه باشی...



دارم میام...



ولف... آهای ولف!
کار تموم شد بیایین!



ها! ها! نیموجبی
موزی... حتماً فکرش
روهم نمی کردی که
خمس هنگک جورگن روزی
اینطوری ازت انتقام
بگیره اون هم روی
کره ماه!



چرت و پرت نگو! حرف زیاد هم نزن! ولف
کوچولو... احساساتی هم نشوما حرکت می کنیم... همین
که گفتیم، چروبحث نکن.

امکان نداره... محاله! من شریک جرم
تو نمیشم



معلومه که نه... انتظار بی انتظار! حالا
بگو ببینم چقدر طول میکشه تا موشک
بتونه حرکت کنه؟

نه، نه، غیر ممکنه... اگه اون هارو
روی ماه ول کنیم و بریم درست مثل
اینه که جواز دفنشون رو صادر
کرده باشیم.



نه، نه، مطمئن باش فقط بیهوش
کردم، حالا پیش بطرف زمین...

چی... منظور تون چیه... یعنی
منتظر بقیه نباشیم...؟



هاف هاف! هاف! هاف!



ذخیره اکسیژن فقط برای چهار
نفره، ما هفت نفریم... بعد چی؟ خوب
معلومه، همه ما قبل از رسیدن به زمین
از بین میریم، فهمیدی... خوب، حالا
که سر عقل آمدی بیا بریم بالا برای
حرکت حاضر بشیم.
مثل اینکه تن تن دانه میاد بالا...



خوب گوش کن ولف کوچولوی من...!
حالا فرض کن منتظر بقیه هم شدیم...؟
اسیرشون هم کردیم، تکلیف اکسیژن چی
میشه، ها؟ جواب بده پس چرا ماتت برده...؟



آره... عاقل تر از
همیشه.



ولف صحبت می کنه...
طوری نشده... تن تن رفته
انباری پائین میلوی شیطون
هم میخواست بره ولی حالا
عاقل شده.



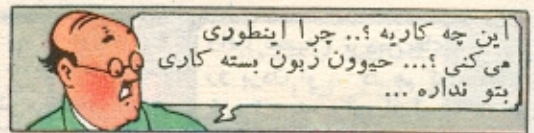
موشک... از تانک... صدای
منو میشنوید... پس چی شده
تن تن... جواب بده... بگو شم...



تن تن... از تانک... چه خبره...؟
چی شده... این سروصداها
چی...؟



خوب! اینهم که درست شد! حالا باید به غذای خوب و گرم برای من درست کنی! هشت روز تمومه که فقط ساندویچهای خشک خوردم دیگه خسته شدم! زود باش عجله کن.



این چه کاره... چرا اینطوری می کنی... حیوون زبون بسته کاری بتو نداره...



احتیاط در هر کاری خوبه! کی میدونه شاید این سگ لعنتی هم برای ما دودسر درست کنه!



موشک... از تانک... باطری موتور خالی شده حتماً اتصالی داره... کاپیتان داره... باطریهای کمکی رو وصل می کنه... با این وضع فقط میتونیم خود مونو تا موشک برسونیم...



همین الان... به دقیقه صبر کن



آهای ولف! بالاخره این غذا حاضر نشد! دارم از گرسنگی میمیرم...



بعد هم بطرف زمین حرکت می کنیم! ها! ها! ها! دلم میخواست اون جا بودم و قیافه اون هارو وقتی می بینم موشک ناپدید شده تماشا کنم.



در این وقت...



خدایا من کجام... آخ... سرم! این چیه... چرا دست و پاهو بستن چه خبر شده...!



فوراً... این غیر ممکنه!... نیمساعت طول میکشه تا موتور موشک گرم بشه...

احمق حقش بود زودتر فکرشو می کردی! زود باش دیگه منتظر چی هستی...!



ای داد! همین حالا سرو کلهشون پیدا میشه... باید حرکت کرد... ولف قابلمه رو ولش کن...! باید فوراً حرکت کرد.



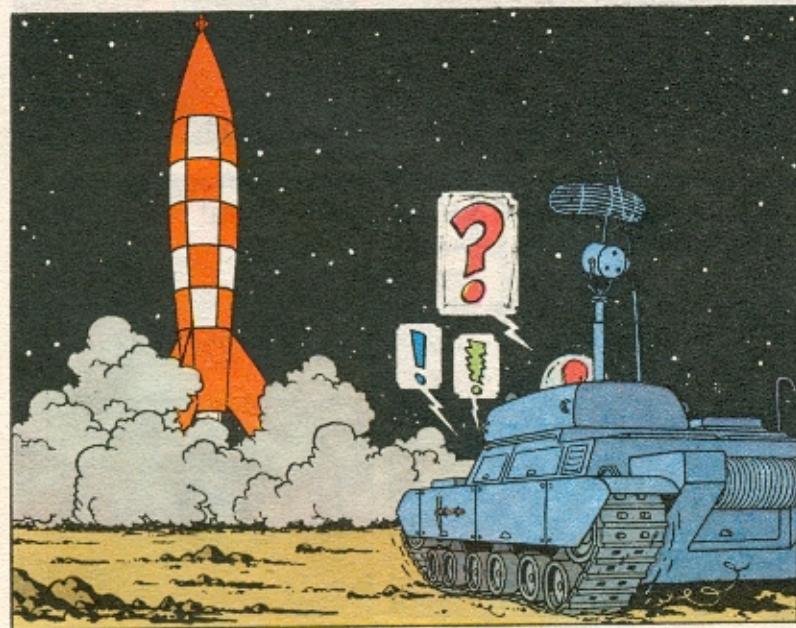
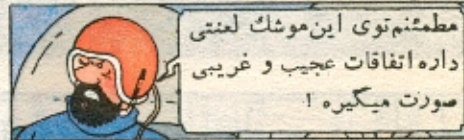
موشک... از تانک... ما با سرعت کم بطرف موشک در حرکت هستیم... حالا موشک را می بینم... الو... الو...



پس بقیه کجا هستن... شاید مثل من زندانی شدن... آها حالا یادم اومد... با تانک رفتن... نکنه میخوان اونهارو روی ماه و لشون کنن... ولف، ولف، بدادم بوس... کمکم کن...

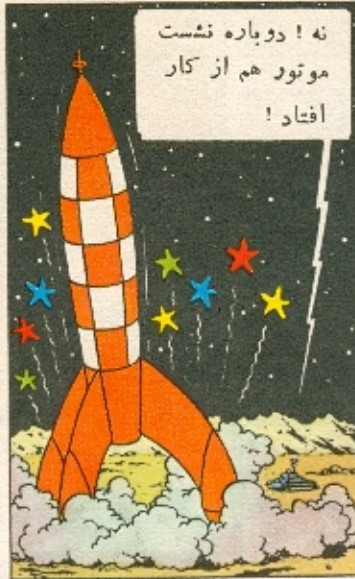


موضوع چیه... این دیگه صدای چیه... خدای من! موتورهای موشک رو روشن کردن... خیلی عجیبه، مگه میخوان حرکت کنن...!





خدای من! موشک بد جوری روی خاک نشسته الان بر می‌گرده...!



نه! دوباره نشست موتور هم از کار افتاد!



نگاه کنید موشک داره حرکت می‌کنه!



کدوم احمق بی‌شعوری دست باین دیوانگی زد...؟ ولم کنید همین حالا حق این لعنتی رو کف دستش میدارم!



ولف لعنتی، پس چرا اینطوری شد...؟ دوباره ایستادیم سر جای اول خودمون...



آه... خودم هم نمی‌دونم... گیج شدم... موشک خیلی خوب بلند شد، بعد دوباره نشست... سردرنمی‌آرم...



ولی نه! خدا را شکر! راست و مستقیم ایستاد... این کدوم احمقی بود...!



خوب گوشاتو واکن ولف... تا ده می‌شمرم... اگه حرکت نکردیم به گوله تو مغزت خالی می‌کنم.



من...؟ من و خرابکاری همچین چیزی محاله... صبر کن به بینم... چکار می‌کنی...؟



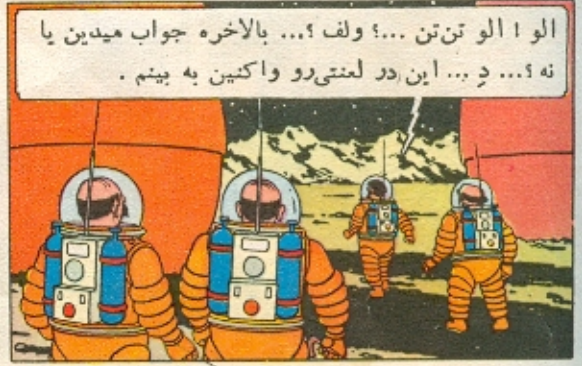
راستی ولف، فکری به گلم زد... اگه واقعا وجدان بشردوستی! تو باعث شده که خرابکاری کرده باشی، کارت تمومه... راست خیلی گرون تموم میشه!



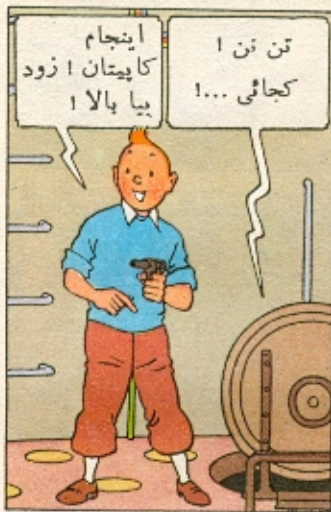
هفت... هشت... نه...



چهار... پنج... شش... صبر کن... ترا بخدا صبر کن!



الو! الو! تن تن...؟ ولف...؟ بالاخره جواب میدین یا نه...؟ این در لعنتی‌رو واکنین به بینم.



پس اون اسكلت چي؟ هان؟ لابد اون هم كارخودت بوده، مگه نه؟ ...

آره راست ميگه... اون هم خودت بودي!

بي شعورهاي احمق اين يه بازرسي چديبه.. شماهارو چه به اين حرفا؟ چرا خودتون رو مثل نخود هر آش قاطلي مي كنين

خوب ولف! بقيه شو بگو ...

بله! خوشبختانه تن تن باعث شد كه دشمنان شما نتونن موشك آزمايشي رو بدست بيارن. چون شما اونو موقع پرواز منفجر كردين... ولي اونها خيال كردن كه من بهشون خيانت كردم و منوبه مرگ تهديد كردن. بعد وقتي فهميدن كه اين موشك آماده ميشه... به من دستورات تازه اي دادن... يكي از صندوق ها كه قرار بود از «اينا» بياد تقبلي بود چون توي اون براي خبير نگاري كه بنا بود با من جاسازي شده بود ومن مي بايست كه در اين كار بياد، به اونها كمك مي كردم ...

و تولعتي كه قياقت عين سكه تقبلي مي مونه اين چرت و پرت هارو باور كردي... برو اين حرفا رو به يه نفر احمق تر از خودت بزن!

آخه... به من گفته بودن كه وقتي موشك روي ماه نشست، اون خبير نگاره خودشو نشون ميده...

براي همين هم وقتي رسيديم.. و شما پياده شدين رفتن تا پيدايش كنم... وديدم كه اون سرهنگ جورگنه. اون مأموريت واقعي خودشو برام گفت، و شرح داد كه ميخواه موشك رو بدزده و بيره به مملكتي كه براشون كار ميكنه

ولف! هنوز دو تا موضوع روشن نشده يكي نردبون كه برده شد تو... ويكي هم جمعيه هائي كه روي سر ما ريخت... اونها هم كار تو بود...؟

به به! چشم بنده روشن... پس حتماً وقتي پشت سر من بودي و وانمود ميكردي سرت گيج مير، لابد ميخواستي منو هل بدي، مگه نه ...

منو بگو كه چه اطمينان و ايمان كاملتي بهت داشتم... اوه.. ولف!

خوب! بعدش چي شد...؟

آره هر چي تو دلت هست بگو...!

امروز وقتي تن تن توي موشك تنها بود و شما هم براي چهل و هشت ساعت رفته بودين بيرون سرهنگ جورگن تصميم گرفت دست بكار بشه... تا بالاخره تن تن رفت توي انباري...

يعني اول خودت رفتي و جورگن بد جنس رو آزاد كردي و بهش خبر دادي... بعداً كلك زدي كه من برم پائين.

درسته، من اينجا موندم تا اينكه سرهنگ تن تن رو بي هوش كرد... بعد گفت كه ميخواه شماهارو جا بذاره... قسم مي خورم كه سمی كردم منصرفش كنم.

من حرفاي شما رو باور مي كنم. در حقيقت بقيه ماجرا از اين قراره... من وقتي به هوش اومدم با دست و پاي بسته، ته انباري بودم. از صدای موتور موشك فهميدم كه جريان چيه... خوشبختانه اين آقا يون چيزي از پيش آهنگي نمي دونند...

منظورم اينه كه نمي تونن گره حسابي به طناب بزنان! بهمين دليل خيلي راحت گره رو از دستم باز كردم. درست بموقع بود! موتورهارو روشن كردم بودن و درست موقعي كه موشك داشت بلند ميشد كابل هارو پاره كردم و در نتيجه موتور از كار افتاد و موشك دوباره برگشت سر جای اولش...

آفرين تن تن... تو همه مارو نجات دادی.

نجات پيدا كرديم! ولي افسوس كه ميترسم خوشحالي مون موقتي باشه.

البته! تن تن با بریدن سیم‌ها به داد ما رسید... ولی موقتاً چون ممکنه موشک با نشستن دو باره اشکالاتی پیدا کرده باشه و این خرابی‌ها به این زودی درست شدن نباشه، مسئله مهم دیگه... اکسیژن به اندازه کافی نداریم، حالا بذارید تن تن بقیه حرفاشو بزنه.

متأسفانه بله! ما هم دیگه رو در سیلداوی دیدیم ایشون اون موقع در جریان «اتوکار» با نام بوریس برای «موسکار چهارم» خدمت می‌کرد البته بهتره بگم خیانت می‌کرد... البته اون وقت در اولین قسمت مبارزه من برنده شدم و اگه دیر چینییده بودم قسمت دوم بردپا او بود...

بهر حال بره‌های نازنازی من حالا نوبتی هم باشه، نوبت خودمه... با این فنج سیمی، براتون یه پولور مامان‌نی می‌بافم تا سرما نخورین... پولور حسابی... دست پاف... با ضمانت کتبی، فهمیدی احمق چون...!

آروم باشم! مگه نشنیدی چطور می‌تونی تو عینم کرد... مگس خور لعنتی، چطور جرئت میکنه بگه آب دهن بصورتش می‌باشم! تازه بمن میگی آروم بگیرم... مگه میشه آقا...!

خوب کجا بودم؟ آهان، وقتی موشک دوباره نشست، اوادم طبقه بالا و نزدیک پروفرستادم بیرون تا شماها بتونین وارد بشین... بعد هفت تیررو برداشتم و رفتم سراغ آقایون وقتی رسیدم ولف و جورگن داشتن دعوا می‌کردن...

در هر صورت حالا میندازمش توی انباری تا حالشون جا بیاد.
چی؟ مگه نمیدونی اکسیژن کم داریم حالا باید وجود این دو بدجنس رو هم تحمل کنیم... او‌نا میخواستن مارو جا بذارن و برن... پس ما هم باید همین کارو بکنیم.

هرکاری دلتون می‌خواه بکنین. ولی شما رو بخدا اینهمه آب دهن بصورت من نباشین...!

آب دهن...؟ عجب روشی داره.
مگه نه!؟!
بدو دوپونط... چتر تورنسل کجاست...؟
رفتم بی‌آرمش!

جورگن، ولف رو متهم به خیانت کرده بود و میخواست اونو بکشه که من آچارو پرت کردم و هفت تیر از دستش افتاد. به موقع رسیدم این طوز نیست آقای جورگن...؟ یا بهتره بگم سرچنگ جورگن...
چی...؟ تو این خائن رو میشناسی؟

نه کاپیتان! این دور از انسانیته... ما باید از اونها نهجیب تر و دست و دل بازتر باشیم. شما که استاد فن هستید اونهارو برین پائین و محکم بیندید.
هرطور دلتون می‌خواه آقای تن تن، اما از همین حالا بهت بگم که پشمون میشی خوب فکر کن... این کار ممکنه به ضررمون تموم بشه.

چی گفتی...؟ آب دهن...! لعنتی جنس خراب، چطور جرئت میکنی... بگ عمر با آبرو و حیثیت زندگی کردم، و این دزد بهسر و پا داره بمن توهین میکنه... آروم باشین کاپیتان... آروم باشین.

!?!
آب دهن...؟ عجب روشی داره.
مگه نه!?!
بدو دوپونط... چتر تورنسل کجاست...؟
رفتم بی‌آرمش!

الو - از موشک ... به زمین . حوادث خیلی عجیب و مهمی اتفاق افتاده ... یک خائن که به نفع قدرت ناشناسی کار می‌کنه مخفیانه سوار موشک شده ...

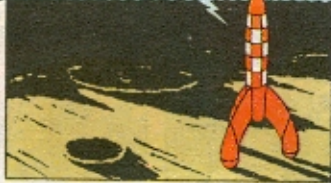


پسه دیگه کاپیتان تموم کن ... حالا ببرشون توی انباری و حبسشون کن ...!

آره راست می‌گه ... من هم میرم جریان رو به زمین اطلاع بدم .



ولف شریک او بوده ... امروز دست بکار شدن می‌خواستند موشک رو بدزدن . خوشبختانه توونستیم عمل اونها رو حنثی کنیم ...



... خیلی سطحی اشکالات رو بررسی کردم و باین نتیجه رسیدم که برای تعمیر موشک اقل چهار روز وقت لازم داریم ، بشرطی که شب و روز کار کنیم .



و چند دقیقه بعد ...

کارم تموم شد... خیلی‌های بدجنس رو زندونی کردم ... و اما آقایون... حالا بمن توجه کنید...

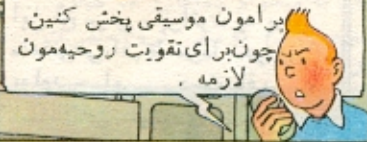


در همین موقع ...

حالا درست شد ...! اگه شماها توونستین خودتون رو آزاد کنین شرط می‌بندم که تا عمر دارم جز آب ، به هیچ مشروب دیگه‌ای لب نزنم .



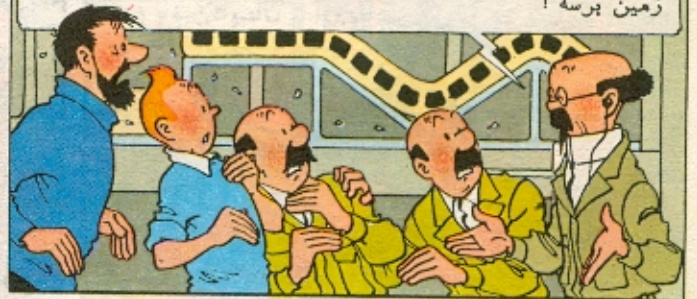
الو - از موشک ماه‌پیما ... داریم تعمیر موشک رو شروع می‌کنیم برامون موسیقی پخش کنین چون برای تقویت روحیه‌مون لازمه .



ممکنه ! ولی فعلا که زنده‌ایم ! حالا فوراً و با تمام نیرو باید دست بکار شد... باید بهر قیمتی شده کار هارو سریع تر انجام بدیم .



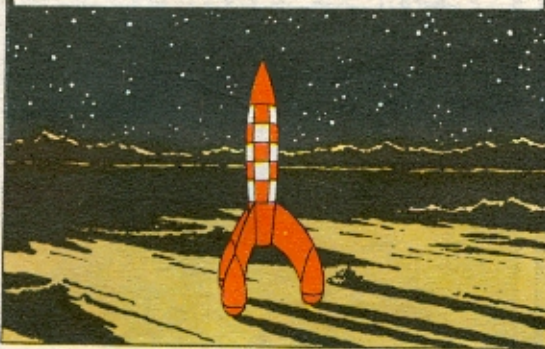
گذشته از این باید زمان برگشتن به زمین رو هم حساب کنیم ... ولی ما برای چهار روز بیشتر اکسیژن نداریم ... در نتیجه بعید نیست که با همه زحمت و بکار انداختن موشک، فقط جسد هامون به زمین برسه !



از زمین ، به موشک ... پیام شما رسید ... همین حالا ایستگاه رادیوی « کلو » راپراتون میگیرم ... موفق باشید ...



روزها پشت سرهم سپری میشوند ... و آرام ، آرام شب حزن انگیز کره ماه شروع میشود .



اینجا رادیو « کلو » در ادامه بر نامه امروز از کستره تانی اسکالاه برای شما آهنگ « قبل از مردن » اثر « بولانشره » را اجراء میکند



زود باشید ، بچه ننه‌ها ! بلندشین کار کنین یالله ... نفوس بدهم نزنین ... الان برامون موزیک پخش می‌کنن... بله موزیک... به ریزه از اون قلب کوچیکتون رو به شکم گنده تون بدین تا چون بگیره حرکت کنه...



سه روز دیگر گذشت ...

الو ، الو ، اینجا موشک ماه پیما ... کار خوب پیش میره ... اگه اتفاق غیر منتظره ای پیش نیاد تا ظهر همه کارها تموم میشه ... ولی مجبوریم تا ننگ رو همین جا ولش کنیم ... همینطور وسایل تحقیقات علمی ، چون جدا کردن قطعات اونها وقت زیادی میخواد . و ما نه وقت زیادی داریم و نه اکسیژن کافی ...



... فقط وسائلی رو همراهمون میاریم که اطلاعات علمی روی اونها ضبط شده ، مثل دوربین ها و سینکدر های اکسیژن تا ننگ ، که آخرین امید ماست ... تن تن و کاپیتان رفتن بیارن ... بگوش باشید ، تا با اونها تماس بگیریم .



شنیدم ، بگوش هستیم .

از تورنسل ... به تن تن . تازه چه خبر؟ ...

کارها خوب پیش میره ... اما خورشید گم شده ... روی آسمون فقط چند نقطه روشن برق مین نه

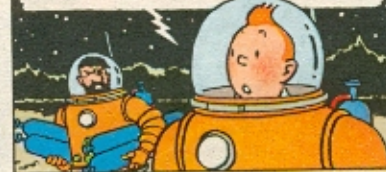


با وجود این میتورنیم ببینیم چون په ذره از نور خورشید ... یعنی نور زمین معلومه .

در زیر نور زمین لا ... لا ... لا ... بام ... بام ... بام ... لا ... لا ... لا ... بام ... بام ... بام ...



پيامی برای آنهایی که شاید روزی به کره ماه بیایند ، توی تا ننگ جا گذاشتیم تا اگه از بین رفتیم ، این پیام بهشون بفرمونه که ما شاهد چه ماجراهای جالبی بودیم ... ما اولین انسانهایی هستیم که پا روی ماه گذاشتیم ... حالا کاپیتان و من داریم برمی گردیم به موشک .



چند دقیقه بعد ...

همه چیز روبراهه پرفسور؟ ...

بله ، تعمیرات رو تموم کردیم ... از زمین نتیجه آخرین محاسبات - بمن رسید ... حرکت شاتر زده و ۲۵ دقیقه . و ما تا موقع پرواز ۲ ساعت وقت داریم .



پیشنهاد می کنم بی حرکت دراز بکشیم تا در مصرف اکسیژن صرفه جوئی بشه . کاپیتان شما هم برین توی انباری و زندانی هارو دمر بخوابونین طوری که موقع پرواز صدمه ای نخورن ...

چشم اگه پرفسور میل دارن حاضرم حتی آقایون رو هم به اطاق خوابشون ببرم ؟!



دو ساعت بعد ...

الو ، الو ، از زمین به موشک ماه پیما ... آماده باشید .



اونهارو تو موشک نکه داشتن حالا باید ازشون پذیرائی هم بکنیم ... تازه میشه قوزبالاقوز ... باشه میرم ولی ...



ساکت ، هنوز حرفم تموم نشده ... هیس ... به نفر داره میاد ...



فقط سی ثانیه دیگه ... بیست ثانیه ... ده ثانیه ... شمارش معکوس شروع شد ... نه ... هشت ... هفت ... شش ... پنج ... چهار ... سه ... دو ... یک ... صفر ...

خدایا به امید تو دگمه رو فشار میدم ... خدا کنه دستگاهها خوب کار کنن ، اگه نه مرگ در انتظار همه مو نه !





عالی بود! عالی بود! موشک داده راه میفته!!



خوش مزه اینجاست که با وجود اینکه بیهوش میشیم باز تو خطریم.



و بدین ترتیب روی کره سیاه و بی جان ماه، برای اولین بار رد پای بشر باقی ماند.



آقای باکستر! مثل اینکه نقص فنی پیش آمده... نگاه کنید، موشک تغییر جهت داده... این جهتی نیست که باید طی کنه... هرچی فکر میکنم عقلم به جایی نمیرسه...



پیست فرود؟!... من باکستر... اگر برنامه همینطور پیش بره، موشک چهار ساعت دیگه میرسه... باید همه چیز برای فرود آمدن حاضر باشه... آتش نشانی، آمبولانس، آژیه برقی روهم آماده کنین شاید اونها آنقدر بی حال باشن که نتونن در موشک بازکنن.



بالاخره راه افتادن. تنها مسئله‌ای که ناراحتم میکنه، اینه که اکسیژن کم دارن. بهر حال همه چیز برای فرود آمدن موشک آماده شده.



موشک، از کنترل... موشک، از کنترل...



نخیر! جواب نمیدن! دارن هر لحظه بیشتر از مسیر اصلی خارج میشن... هر گز حتمی در انتظار شونه...



الو، الو، از زمین به موشک ماه پیما! موشک ماه پیما، جواب بدید، بگوشم... موشک، از کنترل... موشک از کنترل...



خدای بزرگ! حق با شماست! شاید دستگاه‌های خودکار هدایت، یا فرمان خودکار موقع سقوط خراب شده باشه. یا شاید دستگاه جهت یاب از کار افتاده باید هر چه زودتر جهت‌رو تنظیم کنند...! پیام پفرست «والتر»!



کنترل ... از موشک ... تن تن صحبت میکنه ... همین حالا بهوش آمدم ...



بیچارهها! باز دارن اکسیژن رو بیخودی مصرف می کنن... با اندازه کافی اکسیژن ندارند و تازه از مسیر اصلی خودشون هم منحرف شدن... نباید وقت تلف کنند ... ساکت!.. مثل اینکه دارن جواب میدن!



صدای مارو می شنوید؟...



موشک ... از کنترل ... موشک ... از کنترل ...



از کنترل ، به موشک ماه پیما ... می شنوید ، جواب بدید بگوشم ... موشک ماه پیما ... از کنترل ...



آهای پرفسور فلنلی ... کجا با این همه عجله؟...



عجله کن! پرفسور! خودتون رو به دستگاه هدایت برسونید از مسیر اصلی منحرف شدیم!



موشک ، از کنترل ... شنیدم ... فوراً مسیر خودتون رو کنترل کنید ... از مسیر اصلی کاملاً منحرف شده اید!

شنیدم ...

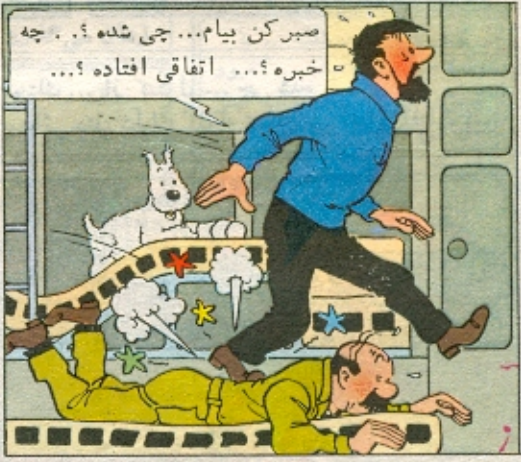


کنترل اسپروژ ... از موشک ... یکی از دستگاه های هدایت گیر کرده بود ... درست شد ... و حالا خوشبختانه در مسیر تعیین شده پیش میرویم .



خدای بزرگ! بدبختی عجیبیه ... داریم طرف سیاره مشتری جلو میرویم!

حتماً یکی از دستگاه های هدایت از کار افتاده! خدا کنه که ... آها! درست شد!



صبر کن بیام ... چی شده؟ چه خبره؟ ... اتفاقی افتاده؟...



اتفاقاً خودبنده خدمتون رسیدم تا با اطلاعاتتون برسونم!...



بیا پرفسور، به ریزه از این بزن، گرمتر میشی... مخصوصاً حالا که ولف بدجنس نمی تونه عیش مارو به هم بزنه ... بیا، به همه مون میرسه ... راستی، پس این دو تا دویونا کجا هستند؟...



موشک ... از کنترل ... شنیدم ... در مسیر تعیین شده هستید ...

اوف ... حالا میتونیم پائین بریم ... جدآ گرم شد ...

... اومده بودن به بین دست‌های ما خوب بسته شده یا نه ... بعد
بفکرتون رسید که دست بند مطمئن تره ... البته حالا این اطمینان
را دارند چون دیگه دست بند هاشون را نمیشه!



... دست‌ها بالا، زود ... عالی شد ... راستی گاهی چه زود اوضاع عوض
همیشه، اینطور نیست آقایون؟! ... جداً تبریک عرض می‌کنم ... محافظین
سبیلوی شما خیلی خوب همکاری می‌کنند ...



نه، غیر ممکنه ... تو این کار را
نمی‌کنی، جورگن بدجنس ... هیچ وقت ...
چته؟! ... دیونه شدی؟! ... برو کنار
به بینم ...



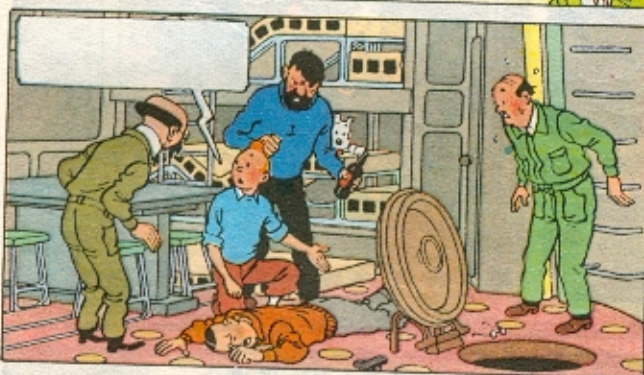
ولی ... ولی تو قسم خوردی که به هیچ
کسی صدمه نرسونی ...
و تو چقدر ساده بودی که پاور کردی!
برو کنار به بینم ... میخوام کارشون رو
بکسره کنم ...



خوب، دیگه هرچی چونه زدم بسه ...
همون طوری که آقایون اطلاع دارند،
کم بود اکسیژن داریم. در ضمن بین
ما چند نفری زیادی هستند ... البته شما
منو نکشید ولی متأسفانه من این کار رو
می‌کنم ...



موشک ... از کنترل ... چی شده
صدائی مثل شلیک گلوله شنیدم ... اتفاقی افتاده؟! ...



ول میکنی یا نه؟! ... دست منو ول کن
حیوان!



دهه ... حال من
چرا بهم میخوره؟
... چرا این رقمی
شدم؟! ...



چی؟؟؟ این دزد دریائی! ... یعنی
میخوام بکم دزد فضائی ... اینو
آزادش می‌کنین... در اولین فرصت
مثل مار از پشت سر همه مارو
نیش میزنه ... باید لعنتی رو
زندونیش کرد! ...



تفسیر من نبود ... خودش تیر خالی
کرد ...

میدونم ولف ... خودتون رو
مقصر ندونید ... بفرمائید این
هم عینک شما ... شما مثل سابق
با ما همکاری می‌کنید و قابل
اطمینان همگی ما خواهید بود ...



کنترل، از موشک ... تورنسل صحبت
میکنه ... اوضاع وحشتناکه ... جورگن
دستاشو باز کرده بود ... میخواست مارو
بکشه ولی ولف مداخله کرد ... دعواشون
شد ... جورگن هفت تیر داشت و تیر
درست تو قلبش خورد



باشه هر طور دلتون میخواهه
ولی هر اتفاقی بیفته
مسئولیتش پای خودتونه
چون این ولف لعنتی عین
عقرب می مونه...

فهمیدم ، این از کمبود اکسیژنه ...
مخصوصاً شما که دارین ماشالله زیاد عم
انرژی مصرف می کنید ...

حق با پرسفوره ، کاپیتان کمی آرام
بگیرید !

مطمئن باش کاپیتان ، طوری
نمیشه . من ضمانت ولف را
می کنم و حالا بهتره همه مون
روی تشک های مخصوص خودمون
دراز بکشیم و حرکت نکنیم ...
زیاد هم حرف نزنیم تا در
مصرف اکسیژن صرفه جوئی
بشه

ولی قبل از هر چیز دویونارو
آزادشون کنیم ... راستی ، با
جسد این مرتیکه جورگن چکار
کنیم ؟ ...

توی فضا ولش کنیم ... فکر
می کنم این بهترین راه حل
باشه ...



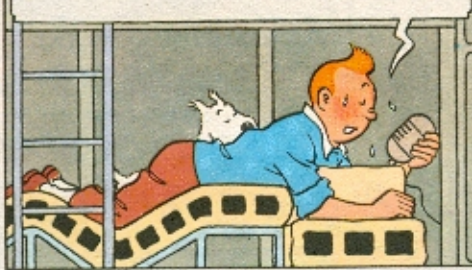
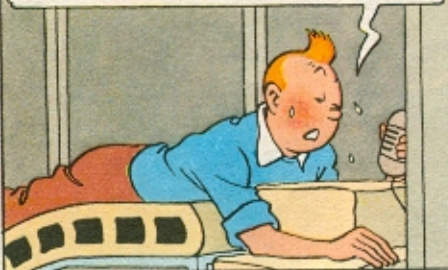
و چند دقیقه بعد

از کنترل ، به موشک ماه پیما ... سرعت
۲۵ کیلومتر در ثانیه ... موقعیت
۵۰,۰۰۰ کیلومتری نقطه پرتاب از ماه ...
وضع عمومی شما چطوره ؟ ... بگویم .



کنترل ، از موشک ... شنیدم ... تنفس
مشکل تر شده ... در هر صوت فعلا
اوضاع قابل تحمله ...

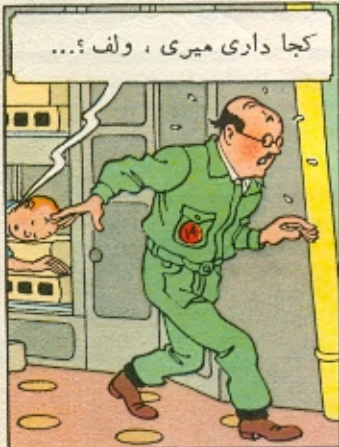
همراهان من از کمبود اکسیژن درحالت
نیمه بیهوشی روی تشک های مخصوص
خودشون افتادند ... من هم تلاش میکنم
تا خوابم نبره ...



زمان می گذرد ...

ایندفعه مثل اینکه همه خوابیدن
... حالا دیگه وقتشه ... همشون
خوابن ...

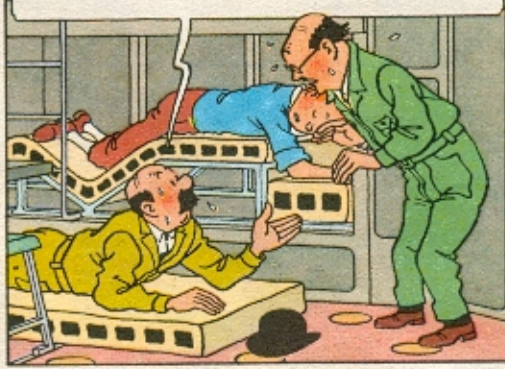
از کنترل ، به موشک ... با
خواب مبارزه نکنید ... کمبود
اکسیژن را در حال خواب بهتر
تحمل می کنید ... بخواهید ،
موقع عمل برگشت شما را بیدار
می کنیم .



خدا را شکر ... خوابش برد و کسی رو خیر
نکرد ... خوب دیگه این سر نوشت منه ... همه
چیز داره روبراه میشه تا من بمقصود خودم برسم .



آخه کاپیتان منو مأمور کرده که مواظب
شما باشم و بمن سپرده هر کاری کردی ،
هر جا رفتی ، بهش بگم .



ساکت ، همه خوابیدن .. سرصدا راه
نداز .. دارم میرم توی انباری ، فکر
می کنم یک سیلندر اکسیژن اضافی اونجا
مونده ...



... آماده باشید ... یکریع دیگه عمل معکوس کردن موشک صورت میگیره ... بگوش باشید ...

شنیدم ... آماده هستیم ... همین حالا همرو بیدار می‌کنم

کنترل از موشک ... من تن تن ... صدای شما را می‌شنوم. شنیدم ... درست و حسابی ما را ترسوندین ...

... می‌شنوید ، جواب بدید بگوئیم ... موشک ... از کنترل ...

چی شده ... چه خبره ... چه سروصدائی راه انداختن ...

نیمساعت بعد ...

موشک، از کنترل... موشک، از کنترل ... جواب بدید ، بگوئیم ... موشک ما اینجا از کنترل اسپروز ...

نگران نباشید کاپیتان ! قدم بقدم مواظبش بودم . رفته پائین از توی انباری سیلندر اکسیژن بیاره ...

ای داد بیداد ! باز این پشتک داروها شروع شد ... منو بگو که داشتم خواب می‌دیدم توی هولین ساره کنار آتش نشستم و گربه ملوس خودم رو ناز میکردم .

ولف ! ... ولف کجاست؟ ... کجا غیبش زده ؟ ... تشکش خالیه !

آهای آ همه بیدار شدید! ... زود باشید ... کفش‌های مغناطیسی خودتون رو بپوشید. یکریع دیگه عمل وارو زدن موشک شروع میشه ...

زودتر بریم پائین ! شاید هنوز دیر نشده

به بین تن تن ، اینا همش نتیجه آرتیست بازی‌ها و جوانمردانگی خودته ... حالا خدا میدونه اون عوضی داره پائین چه نقشه‌هایی برای ما می‌کشه ...

و شما جنس خراب‌ها ولش کردین بره ؟! مگه بی‌تون نگفتم ولف رو تحت نظر داشته باشین ؟! ...

خوب دیگه ، تحت نظر داشتم ... بمن گفت میره پائین سیلندر اکسیژن بیاره

لعنت بر شیطان ! ... اونجا رو می‌بینی؟ ... نکفتم این بد جنس ...

پس کجاست ؟! ... این جنس خراب کجا غیبش زده ؟!

راستی تن تن ، حالا اگه این دوست نامرد شما هوس تیراندازی بکنه ، واقعا هدف خوبی برایش هستیم ! ...

وقتی این نامه را می خوانید ، من توی
موشک نخواهم بود... بارفان من
امید دارم با اندازه کافی استرس داشته
باشید تا صبح و سالم به زمین برسند
تا پد مغزوی ای هم باعث نجات من
نشده... در هر صورت از بیدی هائی که
در حق شما کردم معذرت میخواهم
ولف



راستی تا یادم نرفته... برای اینکه
در موقع بیرون رفتن از دریا هرچی
موتور اصلی خاموش نشه و از ترس صدا
در نیاید کابل سرویس را آندوم... کار
مشکلی نیست... بدون شلک خود
شما با کاپیتان عزیزم مراجعتی کنید
کابل های پایه را بهم وصل کنید.
خدا نگهدار شما.





چرا موقمش نیست؟... تازه موقمش باشه
یا نباشه... مکه نگفتین که این الکل
لغنتی برای مواقع اضطراریه و باید
تو موشک بمونه...



بسه دیگه کاپیتان ،
شورشو در آوردی ! حالا
موقع بد مستی نیست !



... احتیاجی به عجله نباشه
... تازه خود من هم که عجله‌ای
ندارم ! ...



بله ، آقای پرفسور تورنسل ، همین حالا
این بطری ویسکی رو خالیش میکنم ...
مکه نشنیدی که میکن الکل آدمو یواش
یواش میکنه ... اونقدر یواش که ...



ساکت... دو قلوهای تک یاخته‌ای... کسی ازتون
پرسید که نه نه بزرگتون دو چرخه سواری بلد بود
یا نه... شمارا چه به این فضولی‌ها...
... بهتر نبود تو همون سیرک
هیپارک می‌موندید؟... مکه
بهتون نگفتم سیرک هیپارک آدو
تا مسخره میخواست.



کاپیتان عزیز ، مواظب خودتون باشید ...
مستی در « ملع عام » مجرم محسوب میشه
و حتی میتونم جریمت کنم ، بهتره بری
بگیری سرجات بخوابی .



خوب دیگه ... حالا ۹ شانس از
۱۰ شانس ، یا بهتره بگم بد شانس
... احتمال داره که همه مون مثل
ساردین تو این تابوت لغنتی
کنسرو بشیم ... مکه خود این
به حالت اضطراری نیستش ؟ ...



نیمساعت بعد ...

کنترل ، از موشک... دیگه داره تنفس
غیر ممکن میشه ... آخرین سیلندر
اکسیژن مصرف شد ... همه بیهوش
افتادن ... نمی‌دونم زنده بر میگردیم
یا نه ؟ ...



اوهو ، اینارو باش... چهار نفر به
پنفر ... باشه ،
ازتون عذرخواهی
میکنم .



عذر خواهی تو ، این دفعه صد
در صد ...
بله ، درست میکه عذرخواهی مون
این دفعه صد در صد !



خدا حافظ !... بله ، همینطوره ..
باید هم همینطور باشه !... جورگن
و ولقاز بین رفتند ، موشک
هم که بدست ما نمی‌افته ... پس
چه بهتر که همتون از بین برین !
و هر چه زودتر ، بهتر !



دیگه داره دیر میشه
... خدا حافظ ...
... خدا حافظ ...



مشکرم آقای باکستر! هر چه بتونم
مقاومت میکنم ولی... ولی... مثل
اینکه ...



تن تن ... من باکستر هستم... مقاومت کن
پدر ، چیزی به زمین نمونده ... فقط
۸۰۰۰ کیلومتر دیگه ... کار
یکساعته ... شجاعت بخرج بدین ...
شجاعت ...



باشو پرفسور!... داریم به زمین
میرسیم!... باید دستگاه‌های هدایت
خودکار را روشن کنیم...



کنترل، از تن تن... کنترل، از تن تن...
شنیدم... سعی میکنم پرفسور را بیهوش بیارم...



و بدین ترتیب در مدتی نزدیک به یکساعت
موشک راه ترسناک خود را بطرف زمین ادامه
داد.

موشک، از کنترل... موشک، از کنترل...
۱۰،۰۰۰ کیلومتر دیگر با زمین فاصله
دارید... برای بکار انداختن دستگاه
هدایت خودکار آماده شوید...



حالا بیستم زوروش رو
دارم که از این
نزدبون بالا برم...



باید خودمو به نزدبون
برسونم...



چاره‌ای نیست... باید
خودم دست بکار شم... غیر از
خودم کسی بیهوش نیست... و هنم
دارم خفه میشم...



پرفسور ترا بخدا بیدار شو! خواهش
میکم!... نه خیر، کاریش نمیشه
کرد. اصلا بیهوش نییاد و معلوم
نیست چه بلایی سر همه مون بیاد



موشک، از کنترل...

چیزی نمونه
بفرمون برسم



موشک، از کنترل... موشک، از کنترل...
آیا کسی پشت دستگاه رسید...؟



چه سر گیجه‌ای!...
جداً دیوانه کننده
است!...



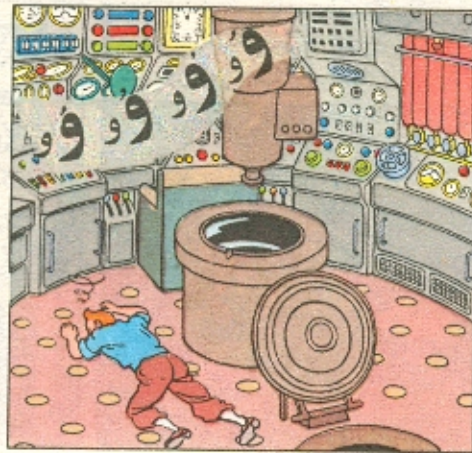
موشک، از کنترل... موشک از کنترل صدای مرا می‌شنوید...؟
فقط یک دقیقه‌دیگه باز نزدیک شدن فاصله داریدا!.. عجله کنید



کنترل، به موشک...
کنترل، به موشک...



کنترل، به موشک... کنترل، به
موشک... عجله کنید، دستگاه
هدایت خودکار را روشن کنید!...



بی فایده است! ... حتماً بیهوش شده ... زود باشی والتس ... قدرت فرستنده را زیاد کن ... حداکثر صدای فرستنده بدون فرستادن پیام ... تنها صوت فرستنده می‌شونه بیدارش کنه .

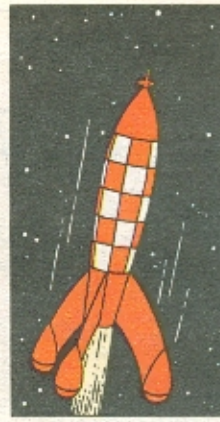




خودشه!
این هم موشک!



در این هنگام در محل فرود موشک همه با
اضطراب منتظرند تا موشک در آسمان ظاهر شود

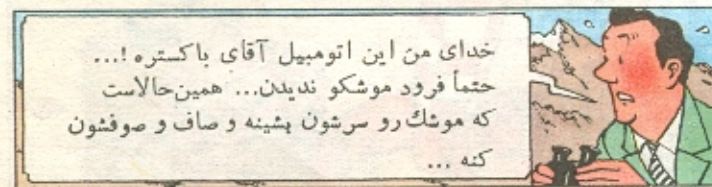
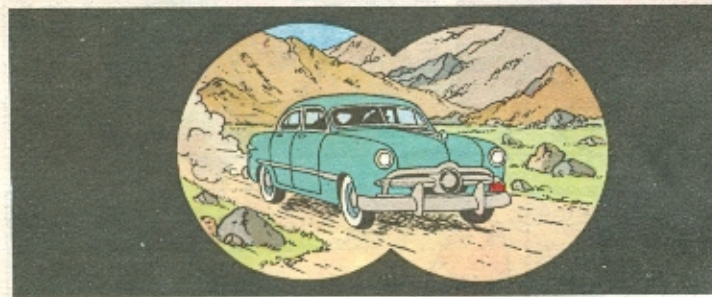


کنترل ، از دیده بانی ...
بالاخره موتور کمکی ترمز روشن
شد ... تا بیست دقیقه دیگر موشک
با آرامی روی زمین خواهد نشست ..

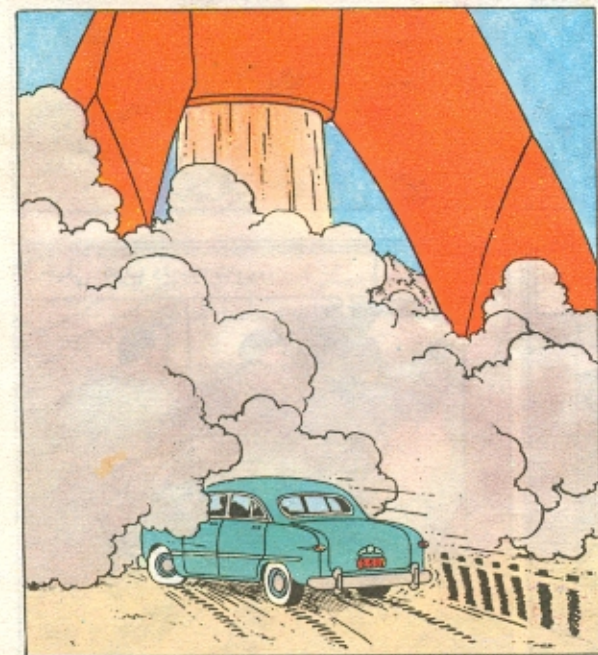
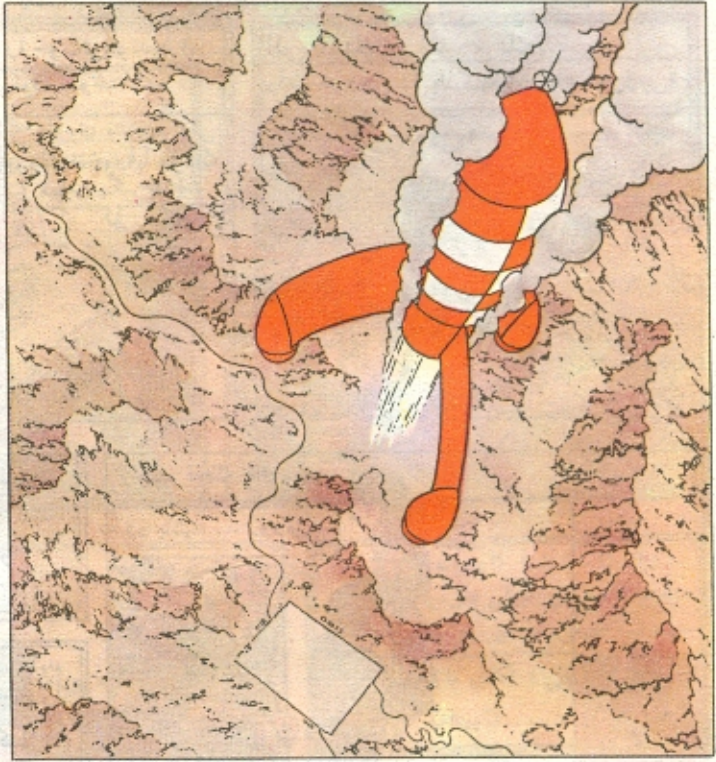
پله ، ولی بشرطی
که همه شون زنده
باشن!



ای داد بیداد! ... اونجا رو باش ... ماشینو می بینی؟
... داره صاف میاد تو بیست فرود ...



خدای من این اتومبیل آقای باکستره! ...
حتماً فرود موشکو ندیدن ... همین حالاست
که موشک رو سرشون پشینه و صاف و صوفشون
کنه ...



ترمز! ... ترمز!
... دیگره دیر شد ،
کاریش نمیشه
کرد .



عجله کن ، گاز بده ...
قبل از رسیدن موشک
باید خودمونو به پناهگاه
برسونیم .



...میترسم طعمه آتش قرار گرفته باشه... ولی نه آقای باکستر و رانندشو می بینم که جلو میان!



ایکب آتش نشان، از دیده پانی... موشک نشست... اتومبیل آقای باکستر هم در انبوه دود گم شده...



الو، موشک... الو، موشک... درب خروجی را باز کنید... درب خروجی را باز کنید...



سلام آقای باکستر، شما ما را خوب ترسوندید!... جای تون زخمی نشده؟ جای تون نسوخته؟... نه، طوری نشده... ولی موشک... فوراً با موشک تماس بگیرید...

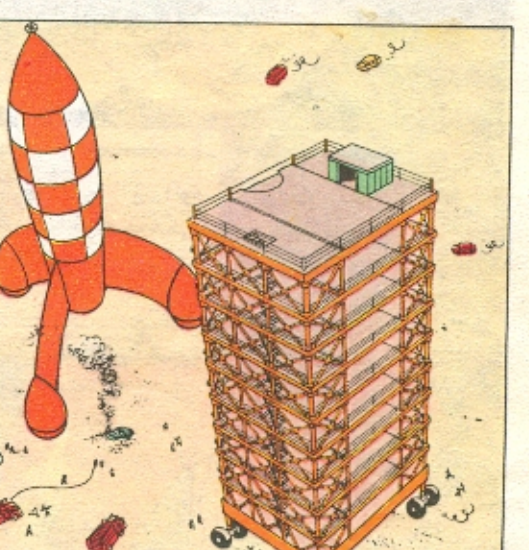


چند لحظه بعد... زود باشید... زودتر...



برج مونتاز نزدیک میشه... درب خروجی را باز کنید... الو، موشک... موشک...

فایده نداره... باید فوری درب موشک را آره کنیم تا اکسیژن به سرنشیناش برسه.



خدای من! پرنده پر نمیزنه! مثل اینکه آدم تو قبرستون پا گذاشته



بچنید... حالا درب داخلی را باز کنید.



خیلی خوب درست شد...



فوراً اینها را ببرید بیرون توی هوای آزاد ... ماسک و سیلندر اکسیژن حاضر کنید ... عجله کنید ... منتهم میرم سراغ تن تن ... عجله کنید ...



پرفسور ... پرفسور ...! نه خیر ، از جاش تکون نمی خوره ...!



خدایا ! یعنی دیگه دیر شده ...! حتی يك نفر از جاش تکون نمی خوره ...



پرفسور ...! تن تن ...! کاپیتان ...!



صحیح و سالم روی زمین ... روی زمین ... روی زمین ...! بقیه کجان ... به به جدأ عالیه ... ولی ...

پرفسور و هر دوی دویونا نجات پیدا کردن ... میلو هم همیتطور ... ولی ...

ولی چی ...!



چی شده ...! من کجام ... موشک ... ناراحت نشو تن تن ... حال تو کاملاً خوبه ... صحیح و سالم به زمین رسیدی !



و بعد از چند دقیقه ...

موفق شدیم ... چشماشو باز کرد ...



کاپیتان ...! کاپیتان ...! من تن تن هستم ... ترا بخدا پاشو ، کاپیتان ... ما به زمین برگشتیم ... پاشو کاپیتان ، خواهش میکنم پاشو ...!



کاپیتان ...! نه ، این غیرممکنه ... کاپیتان ...!



اونها ... اونجاست ... روی برانکار ...!

خدای من ...!



... ولی دوست شما کاپیتان هادوک ... متأسفانه وضعش خیلی بفرنج به نظر میآد ... خیلی بفرنج ... میخوام بکم ... چی آقای باکستر ... زود باشید .. کاپیتان کجاست ؟



چی؟! ... ویسکی؟! ... خواب که نمی بینم ...! خوب شنیدم ... کسی داشت از ویسکی صحبت میکرد؟! ...



غیر از این هم نمیتونه باشه ... قلب این مرد کار خودشو کرده ... آگه چیزهایی که در بارش شنیدم درست باشه . ویسکی خور عجیبی بوده .



اصلاً عکس العملی نشون نمیده ...! فکر میکنید واقماً طوریش شده ... متأسفانه بله ...! نبضش ضعیف ، و خیلی نامرتب میزنه ...



بیا به بنیم تورنسل ترفیون ... تورنسل خاندان ترفیون ، بیا به بینمت !

خوب میلو خشکله توچطورى ؟ تاحالا همچین سفر طول و درازی نرفته بودیم ، مکه نه ؟



به ، به ، به ... دوستان عزیز خودم !...عجب ماجرائی را پشت سر گذاشتیم !...

خوب این هم پرسور تورنسل ، فاتح کره ماه !



کاپیتان ... کاپیتان نجات پیدا کرد ... جداً خیلی ترسیده بودم .

ترس ... ترس چی ؟ ... خیال کردی هادوک بزازه عزرائیل بهمین سادگی سراغش بیاد ... خوب ، حالا اون ویسکی که صحبتش بود ، چی شد ؟ ...



دوستان عزیز ، ما همگی در پایان شگرفترین حماسه بشر هستیم . رد پای ما روی کره ماه ثبت شده . آیا راضی هستید که غبار فراموشی این راه پر افتخار را بپوشونه ؟ ...



کاپیتان عزیز ، یک لیوان هم برای من پر کن . میخوام باتویک « درینک » حسابی بزنم !... این اولین بار است که لب به مشروب میزنم . چکار میشه کرد ، مکه ممکنه در موقعیت باین پر شکوهی شربت با بونه خورد ؟ ...

آی گفتی !



آقایون ، این هم ویسکی که خواسته بودید . آفرین ! زنده باد !



اگه منو به هزار تکه لعنتی ریزیم کنند ، حتی یک قطعه اش حاضر نمیشه با این تابوت فضائی شما به ماه بره ... می فهمی چی بهت میکم ، ریاست « کواکب تور »



چی ؟ ... دوباره بر میگردیم کره ماه ... یعنی من دوباره بر گردم به کره ماه ؟ ...



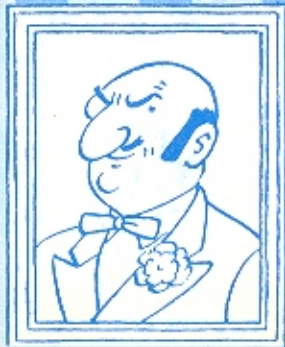
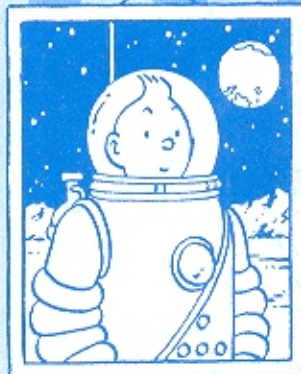
یس مطمئن باشید که همچین چیزی اتفاق نمی افته و همگی ما دوباره بکره ماه مراجعت خواهیم کرد !



روی این خاک آبا و اجدادی خودمون !



خلاصشو بهتون بگم ؛ که تو این زندگی هیچ جایی به آدم خوش نمیکدره مکه ...



دوره کامل ماجراهای «تن تن و میلو» را بصورت کتابهای

مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

هفت گوی بلورین
معبد آفتاب
تن تن در سرزمین طلای سیاه
ماجرای «تورنسل»
انبار ذغال سنگ
تن تن در تبت
جواهرات «کاستافور»
تنجهای «راگام»
ستاره اسرارآمیز
تن تن در آمریکا

جزیره سیاه
هدف کره ماه
روی ماه قدم گذاشتیم
اسرار اسپ شاهدار
تن تن در کینگو
سیخارهای فرعون
گل آبی
گوش کنده شده
عصای اسرارآمیز
خرچنگ پنجه طلایی

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوههای «تن تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوهها، مجموعه‌ای زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال: صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

قیمت فروش در تمام ایران ۳۰۰ ریال

